

بررسی تطبیقی آخرت‌شناسی اسلامی و زرتشتی

سید مجتبی آقایی

اشاره

پژوهش‌های تطبیقی دربارهٔ دو دین اسلام و زرتشت، کاری است بیش و کم، بر زمین مانده. گفته‌های جانب‌دارانه و حکم‌های کلی‌گویانه، البته بسیارند؛ اما بیشتر، متأسفانه، ریشه به نارواداری‌ها و برتری‌جویی‌ها می‌رسانند تا این اصل بدیهی که همهٔ ادیان، باری، شاخه‌هایی رُسته بر یک بُن‌اند. نیز، از سویی دیگر، افراط در همسان‌انگاری دین زرتشت با ادیان سامی، در چنین پژوهش‌هایی نقشی ویران‌گر ایفا کرده است.^(۱) از همین‌رو، در نوشتار حاضر کوشش کرده‌ام تا پژوهش در آخرت‌شناسی اسلامی و زرتشتی، برکنار از افراط‌ها و تفریط‌های مرسوم بماند. هدف بررسی و مقایسهٔ بی‌طرفانهٔ ساختارها و اجزای دو آخرت‌شناخت مذکور است؛ و امیدوارم که این کار را با احترام به منطق درونی هر یک، انجام داده باشم.

تأکید می‌کنم که مخاطب را اساساً، خوانندهٔ مسلمان فرض کرده‌ام. از همین‌رو، توصیف‌های مربوط به آخرت‌شناسی زرتشتی را با بسط بیشتری آورده‌ام. امیدوارم که این بسط بیشتر، به جانبداری تعبیر نشود. نیز، باید یادآوری کنم که از استناد به تفسیرهای عرفانی یا رازورانه دربارهٔ مفاهیم مطرح در آخرت‌شناسی دو دین اسلام و زرتشت، پرهیز کرده و دامنهٔ این نوشتار را به مقایسهٔ متون دینی، محدود خواسته‌ام. با این وصف، باور دارم که دستاورد این نوشتار می‌تواند به عنوان گامی برای ورود به چنان تفسیرهای لازمی، مورد استفاده قرار گیرد.

۱. ازل و سانحه ازلی

آنچه در رستاخیز روی می‌دهد، واکنشی است به چیزی که در ازل رخ داده بود؛ یا بهتر است بگوییم، در همان هنگامی که ازل «آغاز» گشت، رستاخیز هم «پدیدار» شد. از این منظر، برگزاف نیست اگر بگوییم که رستاخیز، گرچه در آینده رخ خواهد داد، اما، باری، خود رویدادی ازلی است. از همین رو، به عنوان یک مقدمه، بازگفت و مقایسه روایت هر دو دین از ازل و رویداد ازلی، ضرورت دارد:

۱.۱. کلیات: ادیان، اغلب، از یک روزگار ازل، از یک هنگام بی‌آغاز، سخن می‌گویند؛ روزگار یا هنگامی که در آن، زمان، جریان نداشت؛ روزگار یا هنگامی که گویا، نخست قرار بود که تا «ابد» ادامه پیدا کند؛ اما یک رخداد مترقب یا نامترقب، گسستی در هنجار آن هستی ازلی پدیدار کرد. این رخداد که دیگر آن را «سانحه ازلی» می‌خوانیم چونان یک نقطه عطف، سبب شد تا آن برقراری آرمانی ازلی دچار وقفه شود؛ زمان گذرا به جریان افتد؛ و زندگی دشوار این جهانی، به ناگزیر، پدیدار گردد. به دیگر سخن، سانحه ازلی همان واقعه‌ای است که باری، «متأسفانه آن روز در ازل رخ داد» و در نتیجه، «بدبختانه امروز گرفتار پی آمدهای آن هستیم».

روایت‌های مردمان و اقوام درباره چستی و چگونگی این سانحه ازلی گوناگون‌اند. این گوناگونی، در جای خود، تابعی است از چگونگی فرهنگ‌ها و بین‌باورهای آن مردمان و اقوام؛ که هر یک به فراخور حال، آن سانحه را به گونه‌ای متفاوت بازگفته‌اند. برای مثال گاه آن را نتیجه سرپیچی از یک امر الهی دانسته‌اند؛ و گاه دستاورد بدخواهی موجودی خبیث؛ و گاه حتی نتیجه یک واقعه پوچ، مانند پیش‌افتادن پیام‌آور میرایی بر پیام‌آور نامیرایی. اما به هر روی، می‌اندیشند که در نتیجه رویدادی از این دست بود که روزگار خوش ازلی از میان رفت (الیاده ۱۳۷۹، ۹۳-۹۵) و زندگی گذرای زمینی چهره خود را به انسان نمایاند. (۲)

از سویی دیگر، می‌توان گفت که «پایان دوران»، تا پیش از سانحه ازلی، در چشم‌انداز بود هستی و از جمله، آدمی، اگر تا آن هنگام پا به عرصه وجود نهاده بود، وجود نداشت و البته نمی‌توانست وجود داشته باشد؛ چون دورانی در کار نبود که آغاز و پایانی داشته باشد. معنای این سخن آن است که سانحه ازلی با ایجاد یک گسست در هنجار هستی،

«دوران» را پدیدار ساخت که دیگر در ازای آغاز آن، واقعه‌ای در پایان، منتظر است. این واقعه منتظر، معاد یا رستاخیز خوانده می‌شود.

۱.۲. سانحه ازل‌ی اسلامی: روایت اسلامی، برای ما، بیش و کم، حکایتی آشنا است. در این روایت،^(۳) چنین می‌نماید که زمین و آسمان و همه جهان مادی، در روزگار ازل و پیش از وقوع «سانحه ازل‌ی»، به دست «الله»، یگانه فرمانروا و مالک عالم،^(۴) خلق شده بود^(۵) که او عزم خود را در خلقت یک «خَلِيفَةَ اللَّهِ» بر روی زمین، آشکار کرد و به رغم مخالفت ملائک،^(۶) پیکر آدم را از گِل خلق نمود و از روح خود در آن دمید.^(۷)

«سانحه ازل‌ی» اسلامی، مقارن با خلقت انسان رخ داد؛ چه یکی از مقربین بارگاه الاهی، به نام ابلیس، امر «الله» در سجده بر آدم را برتافت^(۸) و با تکبر، برتر بودن کیفیت خلقت خود (از آتش)^(۹) را به رخ کشید.^(۱۰) در برابر، «الله»، او را به کيفر این گردنکشی بیرون راند و لعنتش کرد.^(۱۱) ابلیس، اما، همچنان بر راه نادرستی که پیش گرفته بود استواری داشت. پس، از «الله»، تارستاخیز انسان‌ها (يَوْمَ يُبْعَثُونَ) مهلت خواست و چون درخواستش اجابت شد، «الله» را عامل اغوای خود دانست و به تلافی، عزم خود در گمراه کردن همه انسان‌ها را آشکار کرد.^(۱۲) «الله»، در برابر، عهد کرد که جهنم را از ابلیس و پیروان او لبریز کند^(۱۳) و آنگاه آدم و همسرش را در «باغ» (= الْجَنَّة) جای داد و آنان را از وسوسه‌های ابلیس برحذر داشت و هشدارشان داد تا مبادا از درخت ممنوع بخورند.^(۱۴) با این وصف، ابلیس در وسوسه آدم و حوا موفق شد. آنان از درخت ممنوع خوردند و ناگهان، برهنگی خود را دریافتند^(۱۵) و ... الخ.

این گونه «سانحه ازل‌ی» در روایت اسلامی در تکبر و طغیان در برابر «امر الاهی» متجلی می‌گردد که بر طبق آن، نخست ابلیس فرمان «الله» در سجده کردن به آدم را برتافت و سپس آدم و حوا را به سرپیچی از او اغوا کرد. در نتیجه این تکبر و طغیان بود که «دوران» آغاز شد، زمان به حرکت درآمد و حیاتی زیست‌شناختی در زمین، برای انسان، رقم خورد.^(۱۶) روایت اسلامی، زمانی را که این «دوران» تداوم خواهد داشت، مدت معینی می‌داند که از آن، تنها و تنها «الله» آگاه است؛^(۱۷) دورانی که عاقبت با «بازگشت به سوی خدا» پایان خواهد یافت.^(۱۸)

۱.۳. سانحه ازل‌ی زرتشتی: روزگار ازل‌ی در روایت زرتشتی، هنگام بی‌آغازی است که در آن تنها دو مینوی ازل‌ی، یعنی اهوره‌مزدا (سرور دانا) و اهریمن (مینوی شریر)، یکی

در روشنی و دیگری در تاریکی، وجود داشتند و در مرز میان آنها تهیگی یا خلو بود. این دو، در مرز، یکدیگر را محدود یا کرانه‌مند کرده و در سوی دیگر، هر دو بیکرانه بودند.^(۱۹) اهوره‌مزدا بسیار دانا و همه‌آگاه بود. او از هستی اهریمن خبر داشت و می‌دانست که عاقبت بر روشنایی یورش خواهد آورد. او حتی از پیش آگاه بود که اهریمن چگونه و با چه افزاری این یورش را به انجام خواهد رسانید؛ از این رو، با آفرینش جهان مینوی،^(۲۰) ابزار لازم برای نبرد با اهریمن را پیشاپیش فراهم آورد.^(۲۱)

پیش‌بینی اهوره‌مزدا، دربارهٔ تازش اهریمن درست بود. چه پس از گذشت سه هزار سال، اهریمن به مرز روشنایی آمد و چون جهان آفریدهٔ اهوره‌مزدا را دید، از روی رشک و حسد، خواست که آن را فروگیرد و نابود کند؛^(۲۲) اما خویش را ناتوان دید. پس به زرفای تاریکی خود بازگشت و به سهم خود، افزار آراست: او شمار بسیار زیادی «دیو» را به صورت مینوی - که هر یک ما به ازای یکی از آفریده‌های نیک اهوره‌مزدا هستند - آفرید.^(۲۳) آنگاه، در پایان سه هزار سال، دوباره به مرز روشنان آمد و اهوره‌مزدا را به نابودی تهدید کرد.^(۲۴) در این هنگام، اهوره‌مزدا که فرجام کار را به خوبی می‌دانست، نخست چونان خیرخواهان، به اهریمن پیشنهاد آشتی داد، البته به این شرط که او اهوره‌مزدا و آفریدگانش را ستایش و یاری کند. اما اهریمن با خیره‌سری و با تصور درماندگی اهوره‌مزدا این را نپذیرفت.^(۲۵) پس اهوره‌مزدا، که با دانش و خرد کامل خود نیک می‌دانست که اگر زمان نبرد محدود نشود، تهدیدهای اهریمن مؤثر خواهد افتاد و آفرینش پاک او برای همیشه آلوده به تاریکی خواهد گردید، به اهریمن پیشنهاد کرد که زمان نبرد میان آن دو، محدود و معین باشد. اهریمن از روی جهل و غفلت ذاتی خود، این پیشنهاد را پذیرفت و این‌گونه، از کار افتادگی و نابودی خویش را قطعی کرد.^(۲۶)

آنگاه، پس از استواری پیمانی مبنی بر محدودیت دوران نبرد، اهوره‌مزدا با خواندن دعای «آهوئور»^(۲۷) فرجام پیروزی خویش و از کار افتادگی اهریمن و نابودی همهٔ دیوان در پایان دورهٔ نبرد را به او نشان داد. با این کار، اهریمن از فرط ناامیدی، برای مدت سه هزار سال، گنج و بی‌حس شد و به جهان تاریکی باز افتاد.^(۲۸) در این فرصت سه هزار ساله، اهوره‌مزدا به آفرینش جهان مادی یا گیتی پرداخت^(۲۹) تا عرصهٔ محدود و مناسبی برای نبرد با اهریمن را، پیشاپیش مهیا کرده باشد.^(۳۰)

در برابر، دیوان و بدکاران بیکار نشستند و اهریمن را به بیرون آمدن از بهت‌زدگی و بیهوشی ترغیب کردند. اما اهریمن به سبب هراس از برترین آفریدهٔ اهوره‌مزدا، یعنی «کیومرث» (= نخستین انسان)، همچنان در ژرفای تاریکی، سست افتاده بود تا بالاخره با تشویق و دلگرمی یکی از آفریده‌های خود به نام «جَهِی»، اهریمن از جا برخاست^(۳۱) و با همهٔ نیروهای دیوی، آمادهٔ مقابله با جهان روشن گردید. این‌گونه، تازش ویران‌گر اهریمن - که توانایی آفرینش مادی نداشت -^(۳۲) آغاز شد^(۳۳) و «سانحهٔ ازلی» منتظر زرتشتی به منصهٔ ظهور رسید.

در برابر این تازش، نیروهای مینوی که هر یک همستاری در آفریده‌های پلیدی اهریمن دارند، به مقابله با اهریمن و دیوان پرداختند که این امر، شرح مفصلی در روایت زرتشتی دارد. به طور خلاصه، ایزدان مینوی با اهریمن و آفریده‌های او به مدت نود شبانه‌روز جنگیدند تا آنها را به ستوه آورده و به دوزخ افکندند. این ایزدان در عین حال، باروی آسمان را ساختند تا اهریمن و دیوان نتوانند در آن رخنه کرده و از گیتی خارج شوند؛^(۳۴) و این‌گونه، دو مینوی آغازین، اهوره‌مزدا و اهریمن، «حیات» و «نازندگی» را بنیاد نهادند. بنیادی که تا پایان «دوران»، تداوم خواهد داشت. (یسنه ۴:۳۰)

روایت زرتشتی، در ادامه، برخلاف روایت اسلامی، طرحی کلی از رخداد‌های آتی جهان تا پایان معلوم آن در آخر هزارهٔ دوازدهم ترسیم می‌کند که در نهایت به ظهور موعود فرجامین، شکست همهٔ بدی‌ها و پلیدی‌ها، و رستاخیزی به نام «فرشگرد» منتهی خواهد شد.^(۳۵)

۱.۴. بررسی و مقایسهٔ دو سانحهٔ ازلی: هنجار آرمانی در روایت اسلامی، جهانی است که با تمام اجزاء و آفریده‌هایش، به حمد و تسبیح «الله» مشغولند و در آن از «نافرمانی» در برابر امر او هیچ اثری دیده نمی‌شود.^(۳۶) در برابر، روایت زرتشتی از هنگامی ازلی سخن می‌گوید که نیکی و بدی، برکنار از یکدیگر بود و در جهان حالت «آمیختگی» وجود نداشت. هر یک از دو روایت نقل می‌کنند که هنجار ازلی یا آرمانی، در نتیجهٔ سانحه‌ای که رخ داد، دچار گسست شد. ماهیت این سانحه در هر دو روایت، نسبت عکس با ماهیت هنجار ازلی توصیف شده در هر یک دارد: روایت اسلامی سانحهٔ «عصیان بر امرِ الاهی» را آغازگر فاجعه می‌شمارد؛ در حالیکه روایت زرتشتی «آمیختگی نیک و بد» را سرمنشأ همهٔ ناخوشایندی‌ها می‌داند.

نیز، در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، رفتار بر خلاف جهتی که سانحه ازللی به هستی تحمیل کرده است، تکلیف انسان در عرصه زندگی زمینی را مشخص می‌کند: آنچه «الله» از انسان می‌خواهد، این است که جهان را - که به حق و نه بیهوده یا از روی لعب خلق شده - ^(۳۷) به طور مشخص، عرصه «آزمون الهی» بداند. ^(۳۸) این آزمونی است که در آن، هر کسی که (بار دیگر) از گام‌های شیطان پیروی کند، به لعنت و عذاب ابدی دچار خواهد شد. ^(۳۹) به دیگر سخن، تکلیف انسان در روایت اسلامی این است که «الله» را عبادت کند ^(۴۰) و از تکرار ماهوی «گناه ازللی»، که همانا عصیان در برابر خدای یکتا است، بپرهیزد. ^(۴۱)

در برابر، در روایت زرتشتی، انسان زیرمجموعه‌ای از گیتی‌ای است که خود، از اساس، برای مبارزه با اهریمن آفریده شده است. ^(۴۲) این روایت، در میان همه آفریده‌ها، نقش انسان را - به عنوان برترین آفریدگان گیتی - ^(۴۳) برجسته‌تر از همه می‌داند و حضور اهریمن در گیتی را دقیقاً به او ربط می‌دهد ^(۴۴) و در نتیجه اصرار می‌ورزد که اگر هر یک از آدمیان، اهریمن را از تن خویش برانند، او از جهان نیست و نابود می‌شود. ^(۴۵) این گونه، وقتی که مردم به مبارزه با مظاهر اهریمن در درون خود پردازند و روان خود را تا آخرین حد ممکن، «یزدانی» کنند، ^(۴۶) ایزدان مینوی هم که «تمایلی ناگسستی دارند در اینکه همواره به تندی برای یآوری جهانیان فرارسند»، به یاری آنان برمی‌خیزند ^(۴۷) و این گونه، به فرجام، گیتی به بهشت برین خواهد پیوست. ^(۴۸)

از طرف دیگر، روایت زرتشتی تصریح می‌کند که اهوره مزدا، گیتی را به عنوان عرصه محدودی آفرید که سانحه ازللی و آثارش در آن محصور شده‌اند. این برکناری مدبرانه جهان روحانی یا مینوی، از دست‌اندازی آثار «سانحه ازللی» را می‌توان در ماجرای هبوط انسان در روایت اسلامی هم مشاهده کرد. چه، در هر دو، زمین و زندگی زمینی، عرصه کوچکی از تمام هستی - و دارای کیفیتی متفاوت با جهان روحانی یا مینوی - است که در آن، فاجعه «سانحه ازللی»، با تدبیر الهی، به واقع، «محصور» می‌شود.

۲. سرنوشت جهان

در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، فرارسیدن هنگامه‌ای پیش‌بینی شده است که در آن، «سانحه ازللی»، در سطحی کیهانی و با واقعه‌ای شگرف - و البته متناسب با کیفیت آن

سانحه - پاسخ داده شده یا با تعبیری دقیق‌تر به «پایان» می‌رسد. این واقعه شگرف، در آموزه‌های زرتشتی، «فرشگرْد» و در باورهای اسلامی، «مَعاد» نام دارد:

۲.۱. فرشگرْد: بنا به باور زرتشتی، «فرجام جهان مادی، رسیدن به آن حد از فرساختگی است که جهان آفرینش برایش رقم زده است: سرکوب مطلق اهریمن و نیک‌فرجامی همه آفریده‌ها در آفرینش [ی نو]». (دین‌کرد سوم، ۲، ۳۹) به دیگر سخن، همه آفریده‌های مادی، از ابتدای آفرینش، آهنگی ذاتی برای بازگشت به دوران نیامیخته آغازین داشته و دارند. (۴۹) این روند با اصطلاح فرشگرْد بیان می‌شود.

به واقع، فرشگرْد (=نوسازی، عالی‌سازی)، نقطه اوج روندی است که از همان ابتدای آفرینش، شروع شده و در درون آن وجود داشته است. در این‌روند، نیروهای نیک پیوسته در جدال با نیروی شر، گام به گام، پیش می‌روند تا عاقبت در پایان دوران دوازده هزارساله، خوبی و راستی و پاکی بر بدی و دروغ و پلیدی، چیره می‌شود. در این هنگام، زمان گذرا به پایان می‌رسد و همه اجزای گیتی، همچون هنگام ازل (یا روزگار پیش از «سانحه ازل») از هرگونه بدی و شرارت، زدوده می‌گردد. (۵۰)

باید دانست که «تغییری که در هستی پایان جهان رخ می‌دهد، سرشت گیتی را دگرگون نمی‌سازد؛ و فقط آنچه در هستی گیتی ای باعث ناخشنودی است، تغییر می‌کند، اما تجربه‌های گوارا، تأثیر خود را از دست نمی‌دهند. برخلاف آنچه برخی پژوهندگان نتیجه گرفته‌اند، تعالی یا پالودگی گیتی در آخرالزمان، هیچ‌گونه نگرش منفی نسبت به لذت‌های زمینی در بر ندارد. در واقع، باید گفت که این هستی گیتی ای است که به هستی مینوی نزدیک‌تر می‌شود، بی آنکه گیتی بودن خود را از دست بدهد. از دیدگاه کیش زرتشتی، نمونه آرمانی هستی، چیزی است که به معنای واقعی کلمه، بهترین‌های هر دو جهان را با هم درآمیزد.» (شاکد، ۹۴)

این‌گونه، هر چه به پایان دوران نزدیک‌تر می‌شویم، روند فرشگرْدسازی شتاب بیشتری پیدا می‌کند و نشانه‌های آشکارتری را به نمایش می‌گذارد. اوج این‌روند، با ظهور موعودها یا سوشیانت‌های سه‌گانه، صورت‌بندی می‌شود که نخستین آنان، اوشیدر است که در آغاز هزاره دهم ظهور می‌کند و بخشی از پلیدی‌ها را نابود می‌کند. (۵۱) اما، در پایان هزاره اوشیدر، دیوی به نام ملکوس بر جهان می‌تازد و زمستانی با برف و تگرگ بی‌شمار پدید می‌آورد که بسیاری از مردم را نابود می‌کند. (بندش، ۱۴۲)

سپس در آغاز هزارهٔ یازدهم، اوشیدرماه ظهور می‌کند که او نیز بخشی از پلیدی‌ها را از میان برمی‌دارد. (۵۲) در پایان این هزاره، ضحاک، بند می‌گسلد و با نیرویی عظیم، سعی در نابودی آفریدگان می‌کند، اما دیگر نوبت به سومین و آخرین سوشیانت می‌رسد که فرجامین نبرد را برای نابودی دیوان و مظاهر بدی راهبری می‌کند. گرشاسپ، از مرگ و بی‌خودی برمی‌خیزد و ضحاک را مغلوب می‌کند و این‌گونه، مرحلهٔ نهایی فرشگرد، با انگیزش تنِ مردگان توسط سوشیانت، آغاز می‌شود. (بند هش، ۱۴۲)

از سویی دیگر، در این هنگام، ایزدان و امشاسپندان وارد نبردی نهایی و همه‌جانبه با دیوانِ هم‌ستار خود می‌شوند و هر یک جداگانه، دشمنِ خویش را نابود می‌کنند. (۵۳) آنگاه، خدای بزرگ، در هیئت یک موبد، وارد کارزارِ گیتی می‌شود و بزرگ‌ترین مظاهر بدی و پلیدی را با خواندن دعای «اهونور»، از میان برمی‌دارد. (۵۴) سپس رود بزرگی از فلز گداخته پدیدار می‌شود که روان و تنِ تمامی انسان‌ها - چه گناهکار و چه پرهیزگار - را از هرگونه بدی، پاک می‌کند (۵۵) و با همان رود گداخته، بقیهٔ مظاهر حضور اهریمن در گیتی، مانند دوزخ، نابود می‌شود. (۵۶)

در نتیجه، رخداد عظیم فرشگرد، عاقبت، همهٔ پی‌آمدهای شومِ ناشی از تازش اهریمن به گیتی را «التیام» می‌بخشد و هر بدی و پلیدی را از میان می‌برد، چندان که بهشتِ برین و زمین به هم می‌پیوندد و عاقبت با پاک شدن گیتی و پیوستن آن به میتو، «دوران» به پایان می‌رسد. (۵۷)

۲.۲. معاد: پاسخ نهایی به «سانحهٔ ازلی» در باورهای اسلامی، واقعهٔ «معاد» است. «معاد»، از نظر لفظی، «بازگشت» معنا می‌دهد و در قرآن، (۵۸) به طور کلی، «بازگشت به خدا»، مورد نظر است (۵۹) که همچون سانحهٔ ازلی، به ناگهان حادث می‌شود. (۶۰)

آنچه در معاد رخ می‌دهد در دو بخش انجام می‌شود: از یک طرف، ساختار کنونی گیتی در فرآیندی شگرف و کوبنده متلاشی می‌شود و می‌توان گفت که به کیفیت هیولایی اولیه‌اش بازمی‌گردد (۶۱) و سپس با این مقدمه، به حساب اعمالِ انسان‌ها، از حیث ایفای به وظیفهٔ عبادت و بندگی «الله» رسیدگی می‌شود، تا کسانی که بر روی زمین فساد و عصیان کرده‌اند، از کسانی که نیکوکاری پیشه کرده و خود را به خدا تسلیم کرده‌اند، (۶۲) جدا شده و با رسیدگی به حساب‌شان، عدلِ الهی بر همهٔ آدمیان جاری شود. (۶۳)

۲.۳. مقایسه معاد و فرشگرد: کمال مطلوب در روایت اسلامی، از میان رفتن هرگونه نافرمانی و عصیان‌گری در برابر امر الاهی است و در همین چارچوب، در پایان دوران، به اعمال نیک و بد انسان‌ها رسیدگی شده و به آنان، پاداش و کیفر داده می‌شود، در برابر، هدف از فرشگرد، از میان بردن هرگونه آمیختگی با بدی و ریم و پلیدی و پلشتی ناشی از تازش اهریمن، اعم از مادی و معنوی، برای بازگشت به همان پاکی اولیه و ازلی است. در نتیجه، معاد، هنگام «داوری» اعمال انسان‌ها، به معنای خاص کلمه است؛ در حالیکه در فرشگرد، هنگام پالایش همه گیتی، در گستره‌ای عام است.

این تفاوت برجسته، بازتابی است از کیفیت «سانحه ازلی» زرتشتی و اسلامی که یکی، همچون یک «حماسه کیهانی» مطرح می‌شود و دیگری، در اندازه یک «گناه ازلی». به همین سبب است که در قرآن، همگام با دادن پاداش به مؤمنان و صالحان، سخن از هدم ساختار کنونی جهان مادی، به عنوان مقدمه‌ای برای «معاد» در میان است و سپس عذاب جاودانه کافران و ستمگران؛ حال آنکه در آموزه‌های زرتشتی، «فرشگرد» در همه سطوح مادی و معنوی، اصولاً سیمایی «التیام‌بخش» را به نمایش می‌گذارد که در آن، انسان به عنوان «جهان اصغر» و کیهان، به عنوان «جهان اکبر»،^(۶۴) هر دو، از هرگونه ریم و پلشتی پاک می‌شوند.

لازم به تأکید است که در روایت زرتشتی، رسیدگی به کارهای نیک و بد انسان‌ها، همچون روایت اسلامی، موقوف به پایان دوران نیست؛ بلکه، چنان‌که بعدتر خواهیم دید، امر رسیدگی، بی‌درنگ، پس از جدا شدن روان از تن انجام می‌شود که در نتیجه، روان او روانه بهشت یا دوزخ می‌گردد و سپس، در پایان دوران، همه هستی و از جمله، هم جسم و هم روان آدمیان، به وسیله رودی از فلز گداخته، مورد «پالایش» قرار می‌گیرد تا هر چه بدی و پلیدی است، به تمامی، نابود شود.^(۶۵)

نیز، معاد در چشم‌انداز باورهای اسلامی امری است که در لحظه‌ای که تنها و تنها «الله» از آن آگاه است، رخ می‌دهد. لحظه‌ای که بنا به بیان قرآن، بسیار نزدیک است. از این حیث، می‌توان گفت که معاد، همچون سانحه ازلی اسلامی، رخدادی نامترقب است که ناگهان، در چشم‌انداز آدمی، ظاهر می‌شود. برعکس، فرشگرد، همچون سانحه ازلی زرتشتی، رویدادی مترقب است که در ذات آفرینش گیتی، سامان داده شده است.^(۶۶) صرف‌نظر از تفاوت‌های فوق، معاد و فرشگرد، شباهت‌هایی هم دارند که از جمله

می‌توان به نقش و وضعیت زمین اشاره کرد: در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، عرصهٔ نبرد با پیامدهای شوم «سانحهٔ ازلی»، محدود به جهان مادی یا به تعبیری دیگر، محدود به زیر آسمان است.^(۶۷) یعنی، به سخن دقیق‌تر، رخدادهای پایانی، بر روی زمین به عنوان کانون یا مرکز جهان مادی رقم می‌خورند؛ در نتیجه، با توجه به محوریت انسان در آن نبرد، معاد یا فرسگرد هم‌گرچه هر یک، بیش و کم، دامنه‌هایی کیهانی دارند، اما وقایعی هستند که با مرکزیت زمین رخ می‌دهند.^(۶۸)

۳. انسان و مرگ

فرجام انسان، با پدیدهٔ مرگ یا جدایی روح و روان از جسم و تن آغاز می‌شود و سپس، با پیوستن دوبارهٔ آنها، پی گرفته می‌شود. این واقعه و پیامدهای آن، بازتاب زیادی در متون دینی اسلامی و زرتشتی دارد.

۳.۱. مرگ در باور اسلامی: مرگ در روایت اسلامی، امری است گریزناپذیر که توسط «الله» برای همهٔ انسان‌ها، مقدر شده است.^(۶۹) بنا به این روایت، فرشتهٔ گماشته شده توسط «الله» (ملک الموت، عزرائیل)، میراندن انسان‌ها را با ستاندن روح از کالبد به انجام می‌رساند.^(۷۰) باور اسلامی تأکید دارد که سکرانِ موتِ کافران، بس دشوار است و آن مؤمنان، نیک آسان.^(۷۱)

۳.۲. مرگ در باور زرتشتی: مرگ در باور زرتشتی، نیز امری ناگزیر و قرین زندگی پس از تازش اهریمن است.^(۷۲) روایت زرتشتی مرگ انسان را همچون بیماری و پلیدی، پدیده‌ای می‌داند که ارمغان شوم تازش اهریمن است.^(۷۳) به دیگر سخن، این روایت، اهوره‌مزدا را از میراندن آفریده‌هایش برکنار می‌داند و آنان را در صورت عدم مداخلهٔ اهریمن، به خودی خود، بی‌مرگ می‌شمارد. یعنی، مرگ، در روایت زرتشتی، مانند هر پدیدهٔ بد و ناخوشایند دیگری، دستاورد اهریمن و تازش رشک‌ورزانهٔ او به گیتی است. این روایت، یکی از دیوهای آفریدهٔ اهریمن، به نام «آستویهاد» را عامل اجرای آن می‌داند.^(۷۴) و البته معتقد است که در نتیجهٔ دخالت دیوان در جدایی روان از تن، سکرانِ مرگ برای هیچکسی، اعم از پرهیزگار و گناه‌کار، خوشایند نخواهد بود.^(۷۵)

۳.۳. مقایسهٔ مرگ در باور اسلامی و زرتشتی: مرگ، مظهر قدرت «الله» بر همهٔ مخلوقات است، اما در باور زرتشتی، مرگ، ابزار ویران‌گری اهریمن به شمار می‌آید. از همین رو،

مرگ، با همه ناخوشایندی‌اش، در سخنانِ عارفانه اسلامی، جایگاه تواندی داشت و در آن زرتشتی، نه.

بر همین اساس است که در روایت اسلامی، سخن از یک «مرگ همگانی»، در آستانه معاد به میان می‌آید^(۷۶) در برابر، روایت زرتشتی، سخنی از «مرگ همگانی» به میان نمی‌آورد و هرگز از آن، به عنوان پدیده‌ای برای ابراز قدرت اهوره مزدا، یاد نمی‌کند. برعکس، این روایت می‌گوید که در آستانه رستاخیز، مردمان نامیرا می‌شوند.^(۷۷) بدون تردید این امر در چارچوب جهان‌بینی زرتشتی و روندی که به امحاء هرگونه پلیدی منتهی می‌شود، منطقی است؛ زیرا، هر چه به «پایان دوران» نزدیک‌تر می‌شویم، مظاهر بدی و از جمله مرگ، رفته رفته، از گیتی رخت برمی‌بندند.

۴. از مرگ تا رستاخیز

سرنوشت انسان در دوران میان مرگ زیست‌شناختی تا «پایان دوران»، در دو روایت اسلامی و زرتشتی، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد:

۴.۱. دوره بینابینی اسلامی: در روایت اسلامی، گفته شده است که شخص درگذشته تا هنگامه معاد، در جهانی بینابینی به نام «برزخ» به سر می‌برد که حداقل میان مادیات و مجردات صرف است.^(۷۸) مفهوم برزخ در قرآن، به صراحتی که در روایات اسلامی وجود دارد، به کار نرفته است.^(۷۹) با این وصف، برخی آیات قرآنی اشاره کرده‌اند که پیش از برپایی رستاخیز، اموات از دستاورد اعمال خود بهره‌مند می‌شوند؛ چنان‌که صالحان شادمانند و گناه‌کاران به رنج.^(۸۰) این دسته از آیات هستند که به طور کلی، مؤید گفتارها و روایات اسلامی درباره جهان بینابینی پیش از معاد، یا برزخ، شمرده می‌شوند.^(۸۱)

باری، روایات اسلامی درباره برزخ بسیارند^(۸۲) و کیفیت آن را به صورت مبسوط شرح داده‌اند. برای مثال، آورده‌اند که وقتی جسد شخص در درون قبر نهاده شد، روح، به نزد آن بازمی‌گردد^(۸۳) و لذا، برخی از علمای شیعه، صراحتاً، قایل به زنده شدن شخص در این مرحله هستند که تا قیامت تداوم خواهد داشت. (سبحانی، ۱۹۲) از همین رو است که اغلب، «برزخ» را «عالم قبر» هم می‌نامند. (نظری منفرد، ۱۵۶-۱۵۷) نیز، در احادیث آمده است که از شخص درگذشته، در درون قبر، پرسش‌هایی می‌شود که اگر در پاسخ درست بگوید، به بهشت، بشارت داده شده و اگر پاسخ نادرست بگوید،

گرفتار عذاب می‌گردد. (۸۴) از همین رو، گفته‌اند که قبر «روضه‌ای است از روضه‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم» (مجلسی، ج ۶، ۲۱۴) و نیز، با استناد به برخی از آیات قرآن، صراحتاً، سخن از «بهشتِ برزخی» و «جهنمِ برزخی» به میان آورده‌اند که البته، شمه‌ای است از بهشت و جهنمِ آخری. (۸۵)

به هر حال، یکی از ویژگی‌های مهم برزخ، موضوع «تجسم اعمال» است، که گرچه آیات قرآنی آن را به معاد ربط می‌دهند، (۸۶) اما در روایات اسلامی، این امر، مربوط به دوران برزخ دانسته یا به آن هم تسری داده شده است. این روایات آورده‌اند که سیمای این همدم، بسته به کردار و اعمالِ دنیایی انسان متفاوت خواهد بود، به گونه‌ای که عمل نیکِ نیکوکاران، به شکل «موجودی خوش‌چهره، خوش‌بو و خوش‌جامه»، نزدش می‌آید و عمل بدِ بدکاران به شکل «موجودی زشت‌چهره، بدبو و کثیف‌جامه». برخی از دیگر روایات هم سخن از سه گانه «مال و فرزند و کردار» به میان می‌آورند. (۸۷)

۴.۲ دورهٔ بینابینی زرتشتی: آورده‌اند که روان، پس از درنگی سه روزه بر فرازِ تنِ مُرده، (۸۸) و در بامداد روز چهارم که آن را «سُتوش» می‌نامند، ابتدا با «دین» و کنشِ خود روبه‌رو می‌شود که اگر شخص نیکوکار بوده باشد، به صورت «گاوپیکری فربه و کنیزپیکری نیکوتن و بستان‌پیکری آباد» متجلی می‌شود؛ و اگر شخص بدکار بوده باشد به صورت «گاوپیکری نزار و کنیزپیکری سهمگین و بستان‌پیکری بی‌آب». (۸۹) سپس، روان را به ترازویی رهنمون می‌شوند که بر میانهٔ آن، «پل داوری» یا «پل چینوت» قرار دارد که اگر از آن به سلامت بگذرد به بهشت نایل می‌شود و اگر نه، به دوزخ سرنگون می‌گردد. (۹۰) این‌گونه، روانِ مردمان، در بهشت یا دوزخ خواهند بود تا «پایان دوران» و رخداد فرسگرد، فرا برسد.

۴.۳ مقایسهٔ دو دورهٔ بینابینی: در هر دو روایت، دورهٔ بینابینی، با ساختار برآمده از «سانحهٔ ازلی» هر یک، انطباق دارد: بنا به باور اسلامی، وجود جهانِ برزخی و بهشت و جهنمِ آن، منطقی می‌نماید؛ چه، نمی‌توان تصور کرد که در گذشتگان تا هنگامهٔ معاد، در حالتی خنثی نسبت به نتیجهٔ اعمالِ خوب و بدشان، باقی بمانند.

از طرف دیگر، در روایت زرتشتی نیز دورهٔ بینابینی، بر وفقِ «سانحهٔ ازلی» است. چه، مطابق این روایت، اهریمن، قادر به آفرینش مادی و نیز، رخنه در جهان مینوی نیست و بنابراین، پاسخ به «سانحهٔ ازلی» آمیختگی، همان فرسگرد و عالی‌سازی گیتی است که

گفته آمد. اما در این میانه، سنجش کارهای نیک و بد انسان‌ها، امری جداگانه تلقی می‌شود. چه، اهریمن از راه لانه کردن در آفریده‌های گیتی و به ویژه انسان، در این جهان حضور دارد. به دیگر سخن، روانِ انسان، تنها قطعه‌ای از مینو است که اهریمن می‌تواند آن را آلوده سازد. در نتیجه، این قسمت از دستاورد تازش اهریمن، به گونه‌ای جداگانه پاسخ داده می‌شود. این پاسخ جداگانه، از طرفی دیگر، خود درآمدی ضروری است بر رخدادهای فرسنگرد. زیرا، چنان‌که خواهیم دید، دوزخ زرتشتی اساساً پدیده‌ای است موقت که در آن، عاقبت، روانِ گناه‌کاران از راه توبه و آگاهی، بر دیوانِ دوزخی غلبه خواهند کرد.

نیز، در هر دو روایت، دورهٔ بینابینی دوره‌ای موقتی است که رخدادهای آن، تنها بر مدار انسان رخ می‌دهد و جهان مادی یا گیتی، از آن همه، فارغ است^(۹۱) و در هر دو، روح و روانِ انسان‌های درگذشته، با مظاهر اعمالِ خود مواجه می‌شوند^(۹۲) و از پاداش و کیفر، بهره‌مند می‌گردند.

۵. برخاستن جسم

امکان به هم پیوستن اجزای پراکندهٔ کالبدِ مردگان و برخاستن و زنده شدن دوبارهٔ آنان، موضوع مهمی در آخرت‌شناسیِ دو دین اسلام و زرتشت است:

۵.۱. معاد جسمانی: در قرآن، آیات زیادی وجود دارد که محتوای هر یک، به قطعی بودنِ معاد جسمانی، تعبیر می‌شود.^(۹۳) بی‌گمان، باور به «حشرِ اموات» که در قرآن، مکرراً به آن تصریح شده است،^(۹۴) حکایت از قدرت‌نماییِ پروردگاری دارد که به رغم سانحهٔ تکبر و طغیان، بر انجام هر کاری تواناست.^(۹۵)

۵.۲. تنِ پَسین: در چارچوبِ فرسنگرد، بازسازی و عالی‌سازی اجزای گیتی، و از جمله کالبدِ انسان‌ها، پاسخِ منطقی به «سانحهٔ ازلی» تازش اهریمن است.^(۹۶) به دیگر سخن، تنِ پَسین در باور زرتشتی، امری طبیعی است؛ چه، بنا به باورهای زرتشتی، مرگ به معنای جدایشوندگیِ اجزای تن و پراکندگیِ آنهاست که خود دستاوردی از جمله دستاوردهای شومِ اهریمن به شمار می‌آید. بنابراین، در چارچوبِ تفکر زرتشتی کاملاً بدیهی است که در هنگامهٔ فرسنگرد که اهریمن و نیروهای اهریمنی ناکار خواهد شد، اجزای پراکندهٔ تنِ مردگان، بار دیگر به هم بیوندند.^(۹۷)

نکته مهم در باور زرتشتی این است که چون در فرجام جهان، با ناکار شدن اهریمن، دوره آمیختگی به پایان رسیده است، کالبدهایی که در فرشگرد بازآرایی می شوند، پاک و عاری از هرگونه بدی بوده و از نظر گوهر درونی با کالبدهای قبلی متفاوت خواهند بود. (۹۸)

۵.۳. مقایسه معاد جسمانی و تن پسین: شیوه استدلالی هر دو روایت اسلامی و زرتشتی درباره برانگیختن مردگان، بیش و کم مشابه است؛ از این رو که هر دو به آفرینش نخستین اشاره می کنند و اینکه زنده کردن مردگان، سخت تر از آن آفرینش نخستین تواند بود. (۹۹)

از طرف دیگر، در باور اسلامی، تن آدمی، قطعه‌ای بس بی مقدار است که «الله»، بنا به مشیتی که ملایک مقرب هم از آن بی خبرند، به آن شکل بخشید و از روح خود در آن دمید. از همین رو است که رستاخیز تن، در چارچوب تفکر اسلامی، نشانه و آیتی است از قدرت بی انتهای پروردگاری که بر انجام هر کار به ظاهر ناممکنی، البته بسیار تواناست. اما، در باور زرتشتی، رابطه میان تن و روان، در چارچوب آفرینش هدفمند، رابطه‌ای است بسیار نزدیک. آنچنان نزدیک که مرد واقعاً نیک، علاوه بر سلامت روان، لزوماً باید تندرست هم باشد. (۱۰۰) وانگهی، هدفی که موجب آفرینش انسان شد، تنها و تنها در بستری مادی یا گیتیانه، معنا و مفهوم پیدا می کند. در نتیجه، به تعبیری: «تن برای روان ضروری است؛ به همان اندازه که جامه برای تن ضرورت دارد؛ و اگر برای یک انسان، زشت است که عریان در میان مردمان حرکت کند، پس تا چه اندازه باید برای روان شرم آور باشد که مقابل خالق خود، بدون تن ظاهر شود؟ بنابراین، تنها شایسته است که روان، در واپسین روزها، ملبس به تنی زیبا و عالی به زندگانی جاودانی خود وارد شود». (زرت، ۴۵۵-۴۵۶) این گونه، گرچه در باور زرتشتی، روان، جوهره انسان انگاشته می شود، اما، تن، در همه حال، جامه‌ای ضروری برای آن محسوب می شود که تنها در برهه میان مرگ و فرشگرد، موقتاً، از آن جدا می شود. (۱۰۱)

تفاوت دیگر، این است که روایت زرتشتی، بنا به دغدغه‌ای که نسبت به «آمیختگی نیک و بد» دارد، تن پسین را عاری از حضور بدی‌های اهریمنی می داند و لذا، آن را از جنسی متفاوت محسوب می کند؛ در حالیکه در مجموعه باورهای اسلامی، چنین تمایزی به چشم نمی خورد.

۶. سنجش

در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، انسان در برابر کارهای خود در زندگی دنیوی خود مسئول است و لذا، در «پایان دوران»، رفتارهای خوب و بد هر انسانی، مورد سنجش قرار گیرد تا به فراخور حال، مشمول پاداش و کیفر شود.

۶.۱. کلیات: در هر دو روایت زرتشتی و اسلامی، آمده است که هر یک از کنش‌های کوچک و بزرگ انسان، بررسی شده و هر یک، متناسباً، پاداش و کیفر خواهد یافت. (۱۰۲)

۶.۲. ترازو: مهم‌ترین ابزار سنجش در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، به صورت «ترازو» مجسم می‌شود که در جای خود، مشهورترین نماد عدالت و نیز سنجش دادگرانه است. ترازو در عین حال، مظهر تعادل و بازگشت به وحدت نیز هست. (۱۰۳)

باری وسیله اصلی سنجش اعمال در قرآن، «میزان‌های عدل» (الْمَوَازِينَ الْقِسْط) نام دارد. (۱۰۴) بر اساس آیات قرآن، با این میزان‌ها یا ترازوها، وزن اعمال سنجیده می‌شود تا هر کسی که سبک عمل باشد (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ)، روانه جهنم شود و هر کسی که اعمالش، سنگین باشد (ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ)، به بهشت برود. (۱۰۵)

در روایت زرتشتی، نیز، به صورت مشخص، سخن از ترازویی برای سنجش کارها در میان است که تصویر تجسمی مشخصی دارد و جای برپایی آن در پای کوه البرز است. (۱۰۶) بر این ترازو، ایزدی به نام «رشن» موکل است که دارای صفاتی چون «عادل» و نیز «مینوی راستی» (۱۰۷) است و محاسبه کارهای انسان را انجام می‌دهد. (۱۰۸) قابل ذکر است که ترازوی زرتشتی، دو کفه دارد و با آن، روان مردمان به گناه و کفره، آمار می‌شود. (۱۰۹)

۶.۳. پل: پل نمادگذر مخاطره‌آمیز، از این سو به آن سو، از زمین به آسمان، از ناسوت به لاهوت است. در نتیجه، در باورهای بسیاری از اقوام و ملل، پل به عنوان «جایگاه آزمون الهی» دیده می‌شود. (۱۱۰) باور به این مفهوم، در آخرت‌شناخت اسلامی و زرتشتی هم وجود دارد که البته، اغلب و به اشتباه، در شمار «ابزار سنجش» محسوب می‌شود:

در روایات اسلامی، از «صراط الجحیم» یاد شده که در رستاخیز، همگان از آن عبور می‌کنند. مردم آن را در افواه خود، «پل صراط» می‌گویند؛ گرچه، قرآن بر تجسم آن به شکل پل تصریح ندارد. در قرآن واژه صراط، علاوه بر «صراط المستقیم»، (۱۱۱) تنها در یک مورد دیگر و به صورت «صراط الجحیم» به کار رفته است که در آن، جهنم را دارای

طریق و راهی می‌داند که ظالمان و مُشرکان، آن را می‌پیمایند. (۱۱۲) موقعیت این «صراط»، بر روی جهنم یا بهتر است بگوییم که در درون آن است. چه، بر اساس برخی آیات، «عبور همهٔ مردمان از جهنم» حتمی شمرده شده است. (۱۱۳)

در برابر، در معادشناسی زرتشتی نیز، پل یا گذرگاه داوری که از آن با نام «پل چینوت» یاد می‌شود، اهمیتی به سزا دارد. زرتشت در «گاهان»، به کسانی که در زندگی، پیرو «منش نیک» هستند، وعده می‌دهد که از «گذرگاه داوری»، عبورشان خواهد داد و بدکاران را هشدار می‌دهد که هنگام نزدیک شدن به آن، دچار وحشت شده و «کُنام دُروج» را نصیب خواهند برد. (۱۱۴)

به هر حال، در سنت زرتشتی، عقیده بر این است که سه روز پس از مرگ، روان پیش از آنکه در معرض داوری قرار گیرد، دربارهٔ زندگی‌اش به تفکر می‌پردازد. آنگاه، اندیشه‌ها، گفتارها و کردارهای نیک و بدش با ترازو سنجیده می‌شوند. اگر کفهٔ نیکی‌ها سنگینی کند، آنگاه دوشیزه‌یی زیبا، که نمودگارِ دین (۱۱۵) شخص است، روانِ او را از روی پل - که به اندازهٔ پهنای تهِ نیزه فراخ می‌شود - به سوی بهشت هدایت می‌کند. اگر کفهٔ بدی‌ها سنگینی کند، آنگاه، عجوزه‌ای زشت‌رو، روانِ او را در حالتی ترسان و لرزان، به پل هدایت می‌کند؛ و پل در این هنگام چنان باریک می‌شود (۱۱۶) که روان به ژرفای دوزخ سقوط می‌کند. (بندش، ۱۳۰-۱۳۱)

۶.۴. مقایسهٔ سنجش در دو روایت زرتشتی و اسلامی: مهم‌ترین تفاوت، در هنگام انجام «سنجش»، در دو روایت اسلامی و زرتشتی است. زیرا، چنان‌که پیشتر گفته آمد، سنجش کارهای انسان‌ها، بی‌درنگ، پس از جدا شدنِ روان از تن، انجام می‌شود، در حالیکه در آنِ اسلامی، این کار موکول به پایان دوران است. این تفاوت، به روشنی با منطق حاکم بر «سانحهٔ ازلی» هر یک از دو روایت اسلامی و زرتشتی، منطبق است. چه، در محدودهٔ باور اسلامی، معیار اطاعتِ امرِ «الله» است و در نتیجه، به فرجام، باید اعمالِ انسان‌ها از این حیث سنجیده شود تا با عذابِ طغیان‌گران، پاسخی مطلوب به «سانحهٔ ازلی» داده شود. حال آنکه در روایت زرتشتی، این امر منطقی جداگانه دارد و چنان‌که پیشتر اشاره کردم، در آن، روانِ انسان، تنها قطعه‌ای از مینو است که اهریمن می‌تواند آن را آلوده سازد. در نتیجه، این قسمت مستقل از رخدادهای فرجامین، مورد سنجش قرار می‌گیرد و این امر، همچون مقدمه‌ای است بر فرسُگرد.

از سویی دیگر، تفاوت دو ترازوی اسلامی و زرتشتی، در چارچوب مفهوم «سانحه ازلی»، به آسانی قابل درک است: در روایت اسلامی، انسان، زبان‌کاری است که تنها با عمل صالح، می‌تواند مایه نجات خود را فراهم آورد؛ در حالیکه در روایت زرتشتی، انسان جزیی است از سلاح اهوره‌مزدا برای نبرد با اهریمن که باید در فرجام جهان، همچون همه آفریده‌های دیگر اهوره‌مزدا، از تمام بدی‌های جسمی و روحی، پالوده گردد و به همین جهت، باید گناهان او هم آمار شود. درست به همین دلیل است که در روایت زرتشتی، سخن از جایی به نام «هم‌ستگان» در میان است که در آن، روانِ کسانی که ثواب و گناه‌شان به یک اندازه است، به سر می‌برند.^(۱۱۷)

۷. جایگاه پاداش

تجسم جایگاه پاداش و نیز بیان نوع پاداش‌های اعطا شده به نیکان در آن، یکی از موضوعات مورد علاقه دو روایت اسلامی و زرتشتی است:

۷.۱. جنت: جایگاه ابدی پاداش در قرآن، اغلب با مفهوم «باغ» (الْجَنَّةُ، جَنَّاتٌ، جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ) با نهرهای آب جاری در زیر آن تجسم شده است (جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).^(۱۱۸) روایت اسلامی، اصرار دارد که جنت، هم اکنون وجود دارد.^(۱۱۹) در قرآن، تصریحی بر مکان جنت وجود ندارد. اما از برخی از آیات قرآن نتیجه گرفته‌اند که جنت در قسمت بالاتر قرار دارد.^(۱۲۰) همچنین، قرآن درباره طبقات جنت سخن خاصی ندارد؛ با این وصف به درها یا ابواب آن اشاره شده است.^(۱۲۱) نیز، قرآن بر تعدد جنت‌ها و نیز درجاتی که مؤمنان در پیشگاه «الله» دارند، تصریح کرده است.^(۱۲۲)

در مجموع، از این آیات برمی‌آید که جنت، مکانی همگن نیست و در آن، برخی مردم در مراتبی بالاتر به سر می‌برند. موضوع طبقات و درجات جنت، در احادیث اسلامی به صورت مبسوط مطرح شده است (مجلسی، ۸، ۷۱) در این باغ یا باغ‌ها، به پرهیزگاران، پاداش‌هایی ابدی داده می‌شود که قرآن، در بیان آنها، بیشتر از کیفیت‌های قابل لمس دنیاوی استفاده کرده است.^(۱۲۳)

۷.۲. بهشت: مفهوم کلی جایگاه پاداش یا بهشت در گاهان، با انگاره‌هایی مانند «گرودمان» (یسنه ۱۵:۵۱ و یسنه ۴:۵۰ و یسنه ۸:۴۵)، «سرای منش نیک» (یسنه ۱۵:۳۲ و یسنه ۴:۳۳)، «سرای تو» (= اهوره) (یسنه ۷:۴۸) «فراترین سرای» (یسنه ۴:۲۸)،

«سرای فرزنانگان» (بسنه ۲:۵۰) وجود دارد. نیز، در متون پهلوی تصریح شده است که بهشت، هم‌اکنون وجود دارد و در آسمان و در مکانی بالاتر از دوزخ، واقع شده است.^(۱۲۴) همچنین، بر وجود جایگاه‌های فروتر و برتر در جایگاه پاداش اشاره شده است^(۱۲۵) که اینجایگاه‌ها، در چهار طبقه صورت‌بندی شده‌اند که عبارت‌اند از ستاره‌پایه، ماه‌پایه، خورشیدپایه و گرودمان.^(۱۲۶) بنا به روایت زرتشتی، در این طبقات، «همه روان‌ها در بی رنجی، یکسان‌اند اما روشنی‌ ایزدی را به اندازه نیک‌سرشتی [خود] گیرند و یکسان نیستند.» (زادسپرم، ۶۹)

به هر حال، ویژگی اصلی بهشت در روایت زرتشتی، «نور و روشنایی» است. آورده‌اند که در سه طبقه نخست بهشت، روان‌پرهیزگاران، همچون ستاره و ماه و خورشید می‌درخشند؛ و «گرودمان» یا بهشت برین در این روایت، با ویژگی «روشنی بی‌پایان»^(۱۲۷) توصیف شده است.^(۱۲۸) نیز در متون پهلوی، از کیفیت‌های قابل لمس مادی، البته با توصیفی کم‌رنگ‌تر از قرآن، برای بیان نعمت‌های بهشتی بهره جسته شده است.^(۱۲۹)

روایت زرتشتی، در عین حال، تصریح می‌کند که کیفیت آسانی و شادی و نیکی بهشتی به مراتب برتر از گیتی است.^(۱۳۰) این بیان، بدون تردید، بر آمیخته نبودن شادی‌ها و نیکی‌های بهشتی با هرگونه بدی و پلیدی، ناظر است.

۷.۳. مقایسه جنت و بهشت: از آنچه در فوق گفته آمد، پر پیداست که هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، بر اساس بن‌باورها و کیفیت‌های زندگی مردم ایرانی و عرب، جایگاه عذاب و پاداش ابدی را به وجهی کاملاً نمادین توصیف کرده‌اند؛ و شکی نیست از این توصیف، عبرت و دلگرمی مردمان را چشم داشته‌اند.^(۱۳۱) تفاوت اصلی که بر همان بن‌باورها و کیفیت‌ها تکیه دارد، شیوه توصیف این جایگاه است که یکی آن را به شکل یک باغ پر از نعمت تجسم می‌کند و دیگری، آن را سرایی از نور بی‌کرانه.

۸. جایگاه عذاب

از جایگاه عذاب و مجازات‌های آن در قرآن و متون دینی زرتشتی، به فراوانی یاد شده است که در مجموع، تفاوت‌های زیادی را نشان می‌دهند:

۸.۱. جهنم: بنا به روایت اسلامی، جهنم اکنون نیز آماده است.^(۱۳۲) قرآن از طبقات

جهنم، به صراحت سخن نگفته است، اما تأکید دارد که منافقین، در «دَرَکِ اسْفَل» که پایین‌ترین بخش جهنم است، به سر می‌برند.^(۱۳۳) نیز، در قرآن، تصریحی دال بر مکان جهنم وجود ندارد. اما به درهای هفت‌گانه آن، تصریح کرده است.^(۱۳۴) در عین حال، جهنم در روایت اسلامی، اساساً، به صورت مکانی بسیار آتش‌ناک و سوزاننده تجسم می‌شود. یعنی آلتِ اصلی عذاب در جهنم، در درجه اول، آتش (نَار) است^(۱۳۵) و از همین‌رو، اهل جهنم، اغلب، «أَصْحَابُ النَّارِ»^(۱۳۶) خوانده می‌شوند. البته، قرآن به ابزارهای دیگری هم برای عذاب اشاره کرده است که عنصر گرما و حرارت زیاد در اغلب آنها وجود دارد، مانند: «نوشیدن از چشمه‌ای داغ [و] خوردن خار خشکی که نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد» (الغاشیه: ۷۵) «خوردن چرکابه» (الحاقه: ۳۶) و «آبی چرکین که آن را جرعه جرعه می‌نوشد و نمی‌تواند آن را فرو ببرد» (ابراهیم: ۱۷۱۶) و «آب جوشان» (النبأ: ۲۵) «آبی چونان مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند.» (الکهف: ۲۹) «گرزهایی آهنین که بر سر کوبیده می‌شود» (الحج: ۲۱) و «تن‌پوش‌هایی از قطران» (ابراهیم: ۴۹-۵۱) و خوردن از «درختی که از زقوم است.» (الواقعه: ۵۶)

نیز، آیات قرآنی، تصریح و بلکه اصرار دارند که ستمگران و کافران برای همیشه در جهنم خواهند بود.^(۱۳۷) با این حال، برخی نویسندگان مسلمان با استناد به برخی از آیات قرآن،^(۱۳۸) سخن از امکان بخشش برخی از گناهان به میان آورده و تصریح کرده‌اند که «خلود در عذاب، ویژه کافران است.» (سبحانی، ۲۱۰-۲۱۱)

۸.۲. دوزخ: مفهوم کلی دوزخ در گاهان به صورت «کنام دروج» (یسنه ۱۱:۴۶ و یسنه ۱۱:۴۹)، «بدترین زندگی» (یسنه ۴:۳۰)، «کنام دیوکه از آن» دین «دروندان است» (یسنه ۴:۴۹) وجود دارد. نیز در گاهان، عذاب دوزخی را به گونه «تیرگی ماندگار دیرپای و کورسویی و بانگ دریغایی» (یسنه ۲۰:۳۱) و «دریغ و درد در پایان زندگی» (یسنه ۳:۴۵) و «رنج» (یسنه ۷:۴۵) و «آنچه از بد، بدتر است» (یسنه ۶:۵۱) مجسم شده است.

به هر حال، روایت زرتشتی، جایگاه دوزخ را به طور مشخص در زیر زمین می‌داند.^(۱۳۹) نیز، روایت زرتشتی، درباره طبقات دوزخ، گزارش مشروحی ندارد، اما برخی منابع ذکر کرده‌اند که در آن، همچون بهشت، مراتب یا پایه‌هایی است که مردم را به نسبت آلودگی‌شان در آنها جای می‌دهند. (بهار، از: دین‌کرد مَدَن [۲۹۶] نیز، دوزخ، لزوماً یا همواره، جایی داغ و پرحرارت نیست و در آن، هیچ‌گاه از خود آتش برای عذاب

استفاده نمی‌شود، بلکه مهم‌ترین صفت آن، تاریکی^(۱۴۰) است.^(۱۴۱) عذاب‌های دوزخی پیش‌بینی شده در روایت زرتشتی، عبارت‌اند از: «بادِ سرد و گند، دریده یا جویده شدن توسط خرفستران، خوردن انواع ریم و پلیدی مانند مدفوع و خاک و خاکستر و دشتان، کنده شدن پوست سر، شکسته شدن اندام‌ها، گرسنگی و تشنگی شدید، لیسیدن تابه داغ، فرورفتن میخ چوبین بر چشم‌ها و ... الخ.» (بهار، از: آرداویراف‌نامه، ۳۱۸-۳۲۷)

پر واضح است که این عذاب‌ها و شکنجه‌ها، وجهی مادی دارند، حال آنکه بنا به روایت زرتشتی، «روان» در گذشته است که در دوزخ ساکن می‌شود. قطعه‌ای «دین‌کرد» می‌تواند رمز این موضوع را روشن کند: «روان تبه‌خویان در دوزخ، به سبب دست‌یازی دیوان بر روان آنان، گاه در کالبد کرم می‌دوند و گاه در کالبد وزغ و گاه در کالبد کژدم و گاه در کالبد مار و گاه در کالبد گربه و گاه در کالبد جهی [...]» (دین‌کرد، ۱، ۴۱)

در عین حال، باید توجه داشت که روایت زرتشتی تصریح می‌کند توصیف تجربه‌ای که انسان گناه‌کار، در دوزخ، از سر می‌گذرانند، ممکن نیست؛ چه ادراک کنونی ما از بدی و رنج، بر جهان آمیخته از بدی و نیکی استوار است، حال آنکه در دوزخ، نوعی از بدی بر انسان عیان می‌شود که در آن هیچ‌گونه نیکی آمیخته‌ای وجود ندارد.^(۱۴۲)

نکته بسیار مهم اینکه در باور زرتشتی، «هیچ روانی به خاطر گناهایی که [...] مرتکب شده است، علی‌الابد مجازات نخواهد شد، [...] نه تنها اهریمن و دیوان که منشأ و سرچشمه بدی‌اند از بین خواهند رفت، بلکه اثرات بدی، یعنی عذاب و دردی را هم که دوزخیان تحمل می‌کنند، به پایان خواهد رسید.» (زرتشتی، ۱۳۷۵، ۴۹۹)^(۱۴۳) در واقع، روایت زرتشتی، اصولاً بر رستگاری همه مردمان و حتی دوزخیان در فرجام جهان اصرار می‌کند، چه بنا به این روایت، گناه‌ورزی مردمان زیر فشار تازش اهریمن است و لذا انتظار می‌رود که در فرجام جهان، با بازگشت به گوهر روشنایی خود، رستگار شوند.^(۱۴۴)

از همین رو، در برخی منابع زرتشتی آمده است که در همان دوزخ هم حضور بینش ایزدی، به دیوان اجازه نمی‌دهد که روان بدکاران را بمیرانند؛ و نیز پیایی، پیام ایزدی، روان دوزخیان را به رهایی و نامیرایی امیدوار می‌کند.^(۱۴۵) بر همین اساس گفته شده است که انجام برخی کارها حتی می‌تواند روان یک غیرزرتشتی (= اک‌دین) را که کارهایش در زندگی با راست‌اندیشی و راست‌گفتاری و راست‌کرداری آمیختگی‌هایی داشته است، از عذاب رهایی بخشید.^(۱۴۶)

هم‌چنین، قابل ذکر است که در روایت زرتشتی سخن از دو گونه دوزخ در میان است: یکی دوزخ اول که تنها روان‌گناه‌کاران را پس از مرگ، در خود جای می‌دهد و دو دیگر، دوزخ دوم که پس از معاد جسمانی در هنگام فرسنگرد، به مدت سه روز، جسم و روان دُرَوندان به آن افکنده می‌شود. از این دوزخ دوم، با نام «پادافره سه‌شبه» یاد می‌کنند. (۱۴۷)

طی این سه شب، مرگ‌ارزانانی چون ضحاک و افراسیاب، «پادافره [بدان] آیین تحمل کنند [که] هیچ مردم، تحمل نکنند». (۱۴۸) نیز: «گناه‌کار [مرگ‌ارزان]... اگر پتت ناکرده [باشد] تا تن پسین در دوزخ [افتند] و در تن پسین، [او را] از دوزخ بیاورند و برای هر [گناه] مرگ‌ارزانی، یک‌بار سر [وی را] ببرند و [در] بار آخر، باز او را زنده کنند و پادافره گران سه شبه بنمایند.» (شایست ناشایست، ۹۶-۹۷)

از طرف دیگر، متناسب با مدتی که دُرَوندان درگیر «پادافره سه‌شبه» هستند، جسم و روان پرهیزگاران به گردومان برده می‌شود که در آن، «سه شبانه‌روز، شادی بینند». (بندش، ۱۴۶) آنگاه، پس از این مرحله، سپندارمذ، همچون یک مادرِ دلسوز، بخشایش همه آفریدگان را از اهوره‌مزدا درخواست می‌کند (۱۴۹) و چنین است که همه مردم از رود فلز گداخته عبور داده می‌شوند که پس از پاکسازی، همگان به گردومان نایل می‌گردند.

۸.۳. مقایسه جهنم و دوزخ: برجسته‌ترین تفاوت ظاهری میان دوزخ و جهنم در عدم استفاده از آتش به عنوان ابزاری برای عذاب در دوزخ است. شکی نیست که این تفاوت، به دلیل تقدس آتش در باورهای زرتشتی است.

تفاوت دیگر در موضوع جاودانگی در عذاب است. جاودانگی دوزخ و عذاب آن، در باور زرتشتی، معنایی ندارد. چه، در چارچوب فرسنگرد، به عنوان رخدادی که عوارض ناشی از «سانحه ازل» را التیام می‌بخشد و جهان را به همان نیکی ازل رهنمون می‌شود، وجود جایگاه ابدی عذاب، بی‌گمان، مایه نقص و نقض است. (۱۵۰)

در واقع، مبنای جاودانه نبودن عذاب در دوزخ زرتشتی، به واسطه بخشایش خداوندی نیست؛ بلکه این امر، جزئی است از طرح بزرگی اهوره‌مزدا برای نابودی هرگونه بدی و پلیدی. از همین روست که برخی از منابع زرتشتی، حتی، گفته‌اند که در نهایت، «ارواح دوزخیان و محبوسان، (از راه توبه) آنقدر قوی می‌شوند تا بر دیوان، فایز آیند». (زور ۱۳۷۵ [از: داستان دینیک]، ۵۰۷) صد البته، این گفته، هماهنگی شگرفی با

جایگاه اهریمن در روایت زرتشتی دارد؛ آنجا که می‌گوید: «اگر همگی مردم جهان، به باوری از بُنِ جان، به دینِ بهی رسند، اهریمن نیست و نابود خواهد شد؛ همهٔ آفریده‌های نیکو، به [نَهشی] تهی از پتیاره و [نَهشی] پاک و ناب و سرتاسر شادخواری خواهند رسید؛ [این است فرجام] داناییِ دینِ بهی.» (دین‌کرد سوم، ۲، ۲۳۵)

به دیگر سخن، جهنم در روایت اسلامی، پیامد منطقی «سانحهٔ ازلی» اسلامی است. جایی است که در آن، عصیان‌گران و کسانی که در برابر امرِ الهی، طغیان کرده‌اند، کیفر خود را می‌ستانند. در واقع، جهنم، ابزار انتقام «الله»، از کافران است. (۱۵۱) در برابر، دوزخ در روایت زرتشتی، آشکارا در چارچوب طرح بزرگ اهوره مزدا در رویارویی «سانحهٔ ازلی» قرار می‌گیرد؛ و خود، به ابزاری برای نابودیِ بدی‌ها و پلیدی‌های ناشی از اهریمن، تبدیل می‌شود. (۱۵۲)

۹. موارد دیگر

علاوه بر آنچه تاکنون گفته آمد، در دو روایتِ آخرت‌شناختیِ اسلامی و زرتشتی، موارد دیگری هم وجود دارد که باید مورد مقایسه قرار گیرند:

۹.۱. شفاعت: یکی از دشوارترین مفاهیم مطرح در اسلام، امکان «شفاعت» و بخشایش گناه‌کاران است. آیات قرآنی درین باره، بر مفاهیم مختلفی ناظر هستند (۱۵۳) که تفسیر آنها، از حوصلهٔ این نوشتار و توانِ من، خارج است. تنها، می‌شاید به ذکر این نکته بسنده کنم که به باور بسیاری از علمای مسلمان، در روز قیامت، فرشتگان و صلحای امت، برخی گناه‌کاران را در پیشگاه خدا، مورد شفاعت قرار می‌دهد. (سبحانی، ۲۰۱-۲۰۶) به هر حال، امر شفاعت، بدون گمان، در چارچوب اندیشهٔ اسلامی دربارهٔ معاد می‌گنجد (۱۵۴) و با ساختار برآمده از سانحهٔ طغیان و گناه‌کاری سازگار است. در برابر، در سنت زرتشتی، هیچ اشاره‌ای به مفهوم شفاعت یا احتمال انجام آن در رستاخیز، نشده و بلکه، نمی‌توانست شد. چه، در چارچوب بازآرایی و بازسازی جهان یا فرشگرد، جایی برای مفهوم شفاعت، باقی نمی‌ماند.

۹.۲. کارکرد فرجامین موعود: موعود اسلامی دارای کارکرد آخرت‌شناسانهٔ خاصی نیست، به این معنا که در رخدادهای معادی، از آغاز تا فرجام آنها، نقشی خاص ایفا نمی‌کند. از او، حتی در پای «حوض کوثر» یا «صراط» هم نشانی نیست و نقش او در

برپایه جهان پر از عدل و داد، با وقوع معاد، پایان می‌پذیرد. تنها، در احادیث آمده است که ظهور موعود، به خودی خود، از علایم آخرالزمان است.

در برابر، سوشیانت در روایت زرتشتی دارای کارکرد آخرت‌شناختی برجسته‌ای است. او، در هنگامه فرسگرد، طی پنجاه و هفت سال، همه مردگان از «کیومرث» تا آخرین انسان را از گور برمی‌انگیزاند و پس از جدا شدن نیکان از بدان مستحق مرگ‌ارزان، سوشیانت در نقش یک موبد، گاوی را قربانی می‌کند و از آن شربت جاودانگی را آماده می‌کند که هر یک از مردمان با نوشیدن آن شربت، جاودانه می‌شوند. سپس، همو است هرکسی را به مقتضای اعمالش پاداش نیک خواهد داد. (۱۵۵)

۹.۳. رجعت: برخلاف عموم علمای سنی مذهب، به باور اکثر علمای شیعه، عده‌ای از اهل ایمان و اهل کفر، در آخرالزمان، به این جهان بازخواهند گشت. در کتب روایی شیعی، احادیث زیادی درین باره نقل شده است (برای نمونه: مجلسی، ج ۵۳، ۱۳۶) و استدلال علمای شیعه هم بر نوعی استنباط کلامی از دو آیه ۸۳ و ۸۷ از سوره النمل (۱۵۶) استواری دارد که شرح آن از حوصله این نوشتار بیرون است (سبحانی، ۲۳۹-۲۴۲).

به نحوی قابل مقایسه، گونه‌ای باور به رجعت برخی از دین‌باوران و پهلوانان در متون دینی زرتشتی نیز وجود دارد. از جمله، آورده‌اند که در پایان هزاره دهم، «پشوتن گشتاسپان» (= پشوتن، فرزند گشتاسپ شاه کیانی)، از سوی «گنگ‌دژ» و با یک صد و پنجاه مرد پرهیزگار، خروج می‌کند و رهبری مؤمنان را در نبرد با اهریمن به دست می‌گیرد؛ (۱۵۷) و نیز در هزاره «اوشیدرماه» که «ضحاک»، از بند رها خواهد شد، سوشیانت، مرده گرشاسب، پسر سام را برانگیزد تا ضحاک را به گرز، زند و کُشد. (۱۵۸)

۹.۴. کارنامه: در روایت قرآنی، سخن از «کتاب» یا نامه اعمالی در میان است که به هنگام سنجش فرجامین (و ظاهراً پیش از وزن کردن اعمال)، به دست هر انسانی داده می‌شود یا برگردن او آویخته می‌گردد. (۱۵۹) این کارنامه را در طول مدت زندگی دنیایی، فرشتگانی که بر این امر موکل بوده‌اند، نوشته‌اند (۱۶۰) و در روز قیامت، اگر نیکوکار باشد، از سمت راست و اگر بدکار باشد از پشت سر، به انسان داده خواهد شد. (۱۶۱) در برابر، روایت زرتشتی، فاقد مفهومی معادل با مکتوبی است که در آن، کارهای انسان‌ها، درج شده باشد. این فقدان یادآور تکیه دین زرتشت به سنت روایی شفاهی است در برابر اهمیت سنت روایی مکتوب در ادیان سامی. (۱۶۲)

به لحاظ تطبیقی می‌توان گفت که کارکردِ نامهٔ اعمال، معادل است با بوی خوش یا ناخوشی که در گذشتهٔ زرتشتی، پس از سه روز و هنگامی که برای «آمارِ روان» برده می‌شود، استشمام می‌کند. (۱۶۳) از این منظر، در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، انسان، حتی قبل از مرحلهٔ سنجش با ترازو و عبور از پل داوری یا صراط، خواهد دانست که رستگار است یا نه.

۹.۵. اعراف و همستگان: روایت زرتشتی، از جایی به نام «همستگان» یاد می‌کند (۱۶۴) که در آن، روانِ کسانی جای می‌گیرد که کارهای نیک و بدشان، برابر است. (۱۶۵)

همستگان دارای نمونهٔ مشابهی در روایت اسلامی نیست. با این وصف، برخی از تعابیر از «اعراف» را می‌توان با آن، قابل مقایسه دانست. اعراف به معنای مکان مرتفعی در میان جنت و جهنم است (۱۶۶) و بر اساس مجموعهٔ روایات اسلامی، چنین گفته‌اند که اصحاب اعراف، دو دسته‌اند: یکی «اولیاء و صلحا، پیامبر و آل او و اهل فضل می‌باشند و دستهٔ دوم،» کسانی هستند که نه دارای کارهای نیک‌اند و نه کار بدی انجام داده‌اند. (نظری منفرد، ۲۴۳)

۹.۶. نفخ صور، نشانه‌های آخرالزمان: بنا به آیات قرآن، در هنگامه‌ای که تنها خدا از آن آگاه است، در دو نوبت در «صور» دمیده خواهد شد که بار اول همهٔ جانداران آسمان و زمین، می‌میرند و بار دوم همه از نو زنده می‌شوند (۱۶۷) و به این ترتیب، واقعهٔ قیامت به گونه‌ای کاملاً ناگهانی و نامترقب آغاز می‌شود. برعکس، در روایت زرتشتی، صرف نظر از اینکه فرسگرد در زمان معینی رخ می‌دهد، نشانه‌های آن نیز بر اساس اندیشهٔ محو تدریجیِ شرور از جهان، از پیش معلوم هستند. (۱۶۸)

۱۰. رازِ نهفت

هر دو روایت آفرینش و رستاخیزِ اسلامی و زرتشتی، نیز، برای بازگویی «سانحهٔ ازلی» طراحی شده‌اند و نه برای بیان خود امر آفرینش و رستاخیز یا چگونگی آنها به صورتی که حق. به دیگر سخن، «سانحهٔ ازلی» صرفاً رخدادی در درون داستان آفرینش و رستاخیز یا جزئی از اجزای آنها نیست، بلکه، در هر دو روایت، موضوع آغاز و پایان «سانحهٔ ازلی» حکایت اصلی‌ای است که سایر رخدادها، در واقع، برای بیان چگونگی وقوع آن، بازگو شده‌اند. این، نکته‌ای است بسیار آشکار و پیش چشم که البته، اغلب،

نادیده مانده است؛ با این وصف، نمونه‌هایی را یادآور می‌شوم: در روایت اسلامی، از همان ابتدای آفرینش انسان و هنگام عصیان ابلیس تا گناه کاری آدم و حوا، پیوسته به آینده‌ای که پس از آن گناه کاری رخ خواهد داد، ارجاع و دلالت می‌شود. بی‌تردید، این امر، در چارچوبی خارج از مقولۀ «سانحه ازلی» فهم و قابل توجیه نیست؛ زیرا، تنها از منظر مرکزیت «سانحه ازلی» است که این شیوه روایی آینده‌نگرانه، نمودی منطقی و قابل درک خواهد داشت. (۱۶۹)

بر همین منوال، در روایت زرتشتی، می‌توان پرسید که اگر اهوره‌مزدا می‌توانست با خواندن دعای «اهونور» اهریمن را سست و بیهوش کند، چه دلیلی داشت که دست به آفرینش بزند و پا به پای آن، وارد حماسه‌ای کیهانی بشود؟ اما پُر واضح است که کل داستان آفرینش زرتشتی برای بازگویی «سانحه ازلی» طراحی شده است و لذا در آن، اهوره‌مزدا، تنها یک‌بار از خواندن «اهونور» بهره می‌گیرد؛ چه، در غیر این صورت، البته که سانحه‌ای رخ نمی‌داد!

نتیجۀ بسیار مهمی که این گونه، به دست می‌آید اینکه روایت‌های مربوط به آغاز و پایان دوران، از آنجا که در ورای ظاهر صریح خود، در اصل، متضمن بیان شروع و پایان «سانحه ازلی» هستند، وجهی نمادین دارند. چه، نماد یا سمبل، امری است که متضمن چیزی به جز ظاهر خود باشد (۱۷۰) و بر همین منوال، می‌توان گفت که بازگفت «سانحه ازلی» هم در قیاس با اراده پروردگار آفریننده همه چیز، به ناگزیر، امری نمادین است؛ چه، به تعبیر «الیاده»: «آنجا که ماهیت بس مهم، اما مرموز و واقعیت غایی - که غایت قصوای انسان دینی است - به طرزی مبهم و تیره و تار از ورای منشوری دیده می‌شود، جز با شیوه‌های نمادین (کنایی، استعاری) چگونه می‌توان از آن سخن گفت؟ در اینجا، زبان متعارف، نه از عهده تمامیت پرسش و نه پاسخ برمی‌آید. بنابراین، زبان دینی، سرشار از تمثیل‌ها، استعارات، شعر، اعمال ویژه (شعایر) و حتی سکوت است [...] زیرا نماد، ما به ازای چیزی است غیر از خودش. انگشت اشاراتی است نمایانگر صبح حقیقت [...]». (الیاده ۱۳۷۲، ۹۸)

این‌گونه، بیهوده نیست که آن عالم زرتشتی، در بیان راز بزرگ آفرینش و رستاخیز، تصریح می‌کند: «رستاخیز کردن [در کنار] بنیاد شگفت و بزرگی [جهان] سامان داده شده است. پس، این در نظر آفریدگان نادان شگفت می‌نماید. هیچ‌یک از موجودات ناقص

گیتی و مینو، رازِ نهفتِ دادارِ نیکی دهش را ندانست، جز خود او که دانای کلِ پُر دانش بر همه چیز است». (شاکد ۱۳۸۱ [از: داستان دینیک]، ۵۱)

با در نظر داشتنِ این نکته مهم، خطرِ سهل‌انگاری در احاطه هرگونه انطباق یا تشابه ظاهری، به مقوله «وام‌گیری»، از میان خواهد رفت. چه، تشابه بسیاری از سمبول‌ها و نمادها، می‌تواند دستاورد ناگزیر یکسانیِ کارکردِ مغز انسان‌ها باشد و نه لزوماً وام‌گیریِ یک قوم از قوم دیگر. چنین است که در پرتو آگاهی بر خصلتِ نمادینِ روایت‌ها، می‌توان از کمندِ ظواهر گذشت و هر روایت را بیانی خاص از «رازِ نهفتِ دادارِ نیکی دهش» دانست. این دریافت، صد البته، ما را از نارواداری‌ها و برتری‌جویی‌های رایج، در امان نگه می‌دارد. چه، بی‌گمان، هر یک بیانی هستند متناسب با کهن‌الگوها و بُن‌باورهایی که هر قوم به آنها خوی‌گرند.

اما چنین رازِ نهفتی را جز به مدد دریافت‌های عرفانی و تفسیرهای رازورزانه، چگونه می‌تواند بیان کرد؟ من در این نوشتار، البته که از بیانِ چنان دریافت‌ها و تفسیرهایی پرهیز کردم. چه، هدفم تنها مقایسهٔ نصوص دو دینِ اسلامی و زرتشتی در چارچوبِ آخرت‌شناسی بود؛ اما، سخت بی‌گمانم که تنها به مدد عرفان می‌توان پی برد که دو روایت مذکور، هر یک، بیانی نمادین از یک مفهوم واحد هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این افراط، بیش از همه، از رویکرد ویژه اروپاییان به زرتشت‌شناسی، ناشی می‌شود. چه، با وقوع رنسانس، روشنفکران مخالف کلیسا، با علاقه‌مندی و هیجان، به دین زرتشت پرداخته و اصرار کردند که هر آنچه مسیح گفته، در اصل، ملهم یا برگرفته از آموزه‌های پیام‌آور کهن ایرانی بوده است. در برابر، محدودی سعی داشتند تا خلاف این باور را ثابت کنند و برای مثال، زرتشت را شاگرد یکی از انبیای یهودی معرفی می‌کردند. بی‌گمان، دستاورد این هر دو دسته، برای زرتشت‌پژوهی معاصر، به یک اندازه، مصیبت‌بار بوده است. زیرا، در بستر چنین پیش‌داوری‌های مبتنی بر خوی‌گری به ادیان سامی، واقعیت‌های دین زرتشت، به ناگزیر، در پرده‌ای از حرف‌ها و نظریه‌های بی‌اساس، قرار می‌گرفته است. (برای آگاهی از تاریخ پژوهش‌های زرتشت‌شناسی در اروپا، رک: گیمن ۱۳۷۵، ۴۴۷-۴۶۸ و نیز رک: گیمن ۱۳۸۱، ۱۳-۴۱) نیز، باید افزود که خود زرتشتیان نیز، در فرآیندی قابل درک، برای کسب مشروعیت و بقا، در جامعه‌ای با اکثریت مسلمان، برخی از ساختارهای زرتشتی را با ادیان سامی همانند و نامود کرده‌اند. شرح چگونگی این فرآیند، از حوصله نوشتار حاضر بیرون است؛ اما، به عنوان یک نمونه عادی و معاصر، هیرید کهن‌سالی در آتشکده یزد را می‌توان یاد کرد که واژه «اهوره مزدا» (حسرو دانا) را ساده‌دلانه، برای بازدیدکنندگان مسلمان، به «الله اکبر» ترجمه می‌کند.
۲. گفتنی است که حتی در یک ایدئولوژی ساخته بشر، مانند کمونیسم نیز سانحه ازل وجود دارد: روزگار ازل در مکتب کمونیسم، دوران کمون اولیه است. اما با حاکم شدن گروهی محدود بر سرمایه و ابزار تولید، سانحه‌ای رخ داد و جریان خوش و آسوده زندگی دگرگون شد و... الخ. به این ترتیب، همه ساختارهای فکری و عملی کمونیسم، در جهت جبران آن سانحه و بازگشت به دوران کمون اولیه، سامان یافته‌اند. در واقع، ایده‌آل‌هایی مانند محو دولت و استیلای طبقه پرولتاریا، چیزی جز پاسخ به همان سانحه ازل کمونیستی نیستند.
۳. چگونگی دوره ازل رانمی‌توان به روشنی از آیات قرآنی دریافت کرد. روایت مرسوم اسلامی در این خصوص، بیشتر بر سنت روایی سامی و توراتی تکیه دارد.
۴. «و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست؛ و خدا، همواره بر هر چیزی، محیط است.» (النساء: ۱۲۶) نیز رک: المائدة: ۱۲۰ / التوبه: ۱۱۶ / یونس: ۵۵.
۵. «همانا پروردگار شما، آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس، بر عرش [جهان‌داری] استیلا یافت؛ روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبید، می‌پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد]. هان! [عالم] خلق و امر، از آن اوست.

فرخنده خدایی است، پروردگار جهانیان، (الاعراف: ۵۴) نیز رک: الفرقان: ۵۹ / الحديد: ۴ / هود: ۷ / السجده: ۴ / یونس: ۳. نیز، درباره خلقت آسمان، رک: البقره: ۲۲ و ۲۹ / الرعد: ۲ / الذاریات: ۴۷ / الحجر: ۱۶ / الانعام: ۹۷ / الفرقان: ۶۱ / الملک: ۵ / نوح: ۱۵-۱۶ / فصلت: ۱۱-۱۲. درباره خلقت زمین، رک: الرحمن: ۱۰ / النمل: ۶۱ / الملک: ۱۵ / المرسلات: ۲۵-۲۶.

۶. «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن، فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (البقره: ۳۰)

۷. «[...] آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد. سپس، [تداوم] نسل او را از چکیده آبی پست، مقرر فرمود. آنگاه، او را درست‌اندام کرد و از روح خویش، در او دمید و برای شما، گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد [...]» (السجده: ۹۷) نیز رک: الحجر، ۲۸-۲۹ و الحج: ۲۲ و المؤمنون: ۱۲-۱۴.

۸. «و چون فرشتگان را گفتیم برای آدم سجده کنید، به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد، [همه] به سجده در افتادند.» (البقره: ۳۴)

۹. قرآن، ابلیس را از طایفه جن برشمرده است: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (الکهف: ۵۰) و جن را خلق شده از تشعشع آتش: «مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ» (الرحمن: ۱۵)

۱۰. «[خدا] گفت: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستانت قدرت خویش، خلق کردم، سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جوئی؟» (ص: ۷۵) / «[...] [ابلیس] گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی.» (الاعراف: ۱۲) «[ابلیس:] گفت من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.» (الحجر: ۳۳)

۱۱. «[خدا] گفت: از آن [مقام] فرو شو. تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس، بیرون شو که تو از خوارشدگانی.» (الاعراف: ۳۱) «[خدا گفت:] و تا یَوْمَ الدِّينِ، لعنت من بر تو باد.» (ص: ۷۸)

۱۲. «[ابلیس] گفت: مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد، مهلت ده.» (الاعراف: ۱۴) «[خدا] گفت: تو از مهلت یافتگانی.» (الاعراف: ۱۵)، «تا روز مُعین معلوم.» (ص: ۸۱) «[ابلیس] گفت: پس، به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان، حتماً بر سر راه راست تو، خواهم نشست. آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان، بر آنان می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.» (الاعراف: ۱۶-۱۷)، «مگر، بندگانِ خالص تو از میان آنان را.» (الحجر: ۴۰)

۱۳. «هر آینه، جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی‌شان، خواهم انباشت.» (ص: ۸۵)

۱۴. «و گفتیم: ای آدم! خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید، فراوان بخورید و [لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.» (البقره: ۳۵) / «پس گفتیم: ای آدم! در حقیقت این [ابلیس] برای تو و همسرت، دشمنی [خطرناک] است. زنها را تا شما را از بهشت، اخراج نکند تا تیره‌بخت گردی. همانا برای تو، در آنجا، این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی. و [هم] اینک در آنجا، نه تشنه می‌گردی و نه آفتاب‌زده.» (طه: ۱۱۷-۱۱۹)

۱۵. «پس، شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم! آیا تو را به درختِ جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راه نمایم؟» (طه: ۱۲۰)، «پس، شیطان آن دو را وسوسه کرد [...] و گفت: پروردگارتان، شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید؛ و برای آن دو، سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم.» (الاعراف: ۲۰-۲۱)، «آنگاه، از آن [درختِ ممنوع] خوردند و برهنگی آنان بر ایشان، نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های بهشت بر خود و [این‌گونه] آدم، به پروردگار خود، عصیان ورزید و بیراهه رفت.» (طه: ۱۲۱)، «و پروردگارش بر آن دو، بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت، منع نکردم؟ و به شما نگفتم که همانا، شیطان برای شما، دشمنی آشکار است؟» (الاعراف: ۲۲)

۱۶. «پس، شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند، ایشان را خارج کرد؛ و گفتیم: فرود آید، بعضی از شما دشمنِ بعضی دیگر هستید و برای شما، در زمین، قرارگاه و تا چندی برخوردار خواهد بود.» (البقره: ۳۶) «[خدا] گفت: در آن [=زمین]، زندگی می‌کنید و در آن، می‌میرید و از آن، خارج خواهید شد.» (الاعراف: ۲۵)، «سپس، آدم، از پروردگارش، کلماتی را تلقی کرد و [خدا] بر او بخشود. آری! او [است که] توبه‌پذیرِ مهربان است.» (البقره: ۳۷)

۱۷. «آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین، نیافریده است و [با این همه]، بسیاری از مردم، لقای پروردگارش را سخت منکرند.» (الروم: ۸) نیز رک: الاعراف: ۱۸۷ / الرعد: ۲ / الانعام: ۲.

۱۸. «همان‌گونه که شما را پدید آورد، [به سوی او] برمی‌گردید.» (الاعراف: ۲۹) / «خداست که آفرینش را آغاز و سپس، آن را تجدید می‌کند؛ آنگاه، به سوی او، بازگردانیده می‌شوید.» (الروم: ۱۱)

۱۹. «هرمزد (=هورهمزدا، اورمزد)، فراز پایه (=در بالا)، با همه آگاهی و بهی، زمانی بی‌کرانه در روشنی می‌بود [...] او] اهریمن در تاریکی، به پس‌دانشی (بی‌خردی) و زدارکامگی (=ویرانگری)، ژرف پایه (=در پایین) بود [...] و] میان ایشان، تهیگی (=خلأ) بود. [...] هر دو، ذاتِ کرانه‌مندی و بی‌کرانگی‌اند. آنچه فراز پایه است، آن را روشنی بی‌کران خوانند که به سر نمی‌رسد. ژرف پایه، آن تاریکی بی‌کران است [...] در مرز، هر دو کرانه‌مندند، زیرا میان ایشان، تهیگی است، به یکدیگر،

نپیوسته‌اند.» (بندهش، ۳۳)

۲۰. در همین چارچوب، این تعبیر از خدایِ اهوره‌مزدا خواندنی است: «هرمزد، پیش از آفرینش، خدای نبود، پس از آفرینش، خدای و سودخواستار و فرزانه و ضدِ بدی [و] آشکار و سامان‌بخش همه و افزونگر و نگران همه شد.» (بندهش، ۳۵)

۲۱. «اهریمین از هستی [و] روشنیِ اورمزد، آگاه نبود [...] در تیرگی [و] تاریکی به فروسوی‌ها، همی [می] رفت.» (زادسپرم، ۱) / «[...] هُرمزد، به همه آگاهی، دانست که اهریمن هست، بر تازد و [جهان را] به رَشکِ کامگی (=حَسَدوَرزی) [فرو]گیرد؛ و [دانست] چگونه از آغاز تا فرجام، [اهریمین] با چه و چند افزاران بیامیزد. [پس،] او به مینویی (=به حالتِ روحانی)، آن آفریدگان را که [برای مقابله] با آن افزار، دریاپست (=لازم بود)، فراز آفرید. سه هزار سال، آفریدگان، به مینویی ایستادند که [موجودات] بی اندیشه، بی حرکت و ناگرفتنی بودند.» (بندهش، ۳۴)

۲۲. گاهان، دربارهٔ ضدیتِ دو مینوی آغازین، چنین می‌گوید: «اینک، سخن می‌گویم از دو مینو. در آغاز آفرینش، سپندمینو، آن دیگری، مینوی ناپاک را، چنین گفت: نه مَش، نه آموزش، نه خَزد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه دین و نه روان ما دو مینو، با هم سازگارند.» (یسنه ۲:۴۵)

۲۳. «اهریمین، به سببِ پس‌دانشی، از هستیِ هرمزد، آگاه نبود. سپس، از آن ژرف‌پایه برخاست، به مرزِ دیدارِ روشنان آمد. چون هرمزد و آن روشنیِ ناگرفتنی (=خاملموس) را دید، به سببِ زدارکامگی و رَشک‌گوهری (=حسادتِ ذاتی)، فراز تاخت؛ برای میراندن، تاخت آوُزد. سپس، چیرگی و پیروزیِ فرا[تر] از آنِ خویش [را] دید و باز به [جهان] تاریکی تاخت؛ بس دیو آفرید: آن آفریدگانِ مرگ‌آور مناسب برای نبرد [با هرمزد و جهان روشنان] را.» (بندهش، ۳۴) / «زدارمینو، در برابر یک‌یک آفریده‌های سپندارمینو، از پتیاره‌ها [ستیزندگانی را یک به یک] پاداآفرید؛ و با یک‌یک آن پتیاره‌ها آهنگِ نیست و نابود گرداندنِ همگی آفریده‌های سپندارمینو کرد.» (دین‌کرد سوم، دفتر ۲، ۲۰۶)

۲۴. «اهریمین نیز در تیرگیِ افزارِ آراست. در سر (=پایان) سه هزار سال، دوباره به مرز آمد، تهدید کرد و [اورمزد را] گفت: تو را بکشم، آفریدگانِ تو را نابود کنم. آفرینش مینوی تو را که سپندمینویی (=اورمزدی)، همه را با آن [نیرو] نابود کنم.» (زادسپرم، ۲)

۲۵. «آنگاه هرمزد، با دانستنِ چگونگیِ فرجامِ کارِ آفرینش، به پذیرهٔ اهریمن، آشتی برداشت و گفت که اهریمن! بر آفریدگان من یاری بر، ستایش کن، تا به پاداش آن، بی مرگ، بی پییری، نافر سودنی و ناپوسیدنی شوی [...] اهریمن گفت که نَبَرَم بر آفریدگان تو یاری و ندهم ستایش؛ بلکه تو و آفریدگانِ تو را جاودانه بمیرانم [و] پَگروانم همهٔ آفریدگان تو را به نادوستی تو و دوستی خود [...] اهریمن پنداشت که [هرمزد] در برابر او بیچاره است و بدین روی آشتی پیش آوُزد؛ نپذیرفت و

تهدید نیز فراز بُرد. (بند‌هش، ۳۴)

۲۶. «پس، هرمزد به همه‌آگاهی، دانست که اگر او را زمانِ کارزار، [تعیین] نکنم، آنگاه توآند کردن بر آفریدگانِ من، همان‌گونه که تهدید کرد؛ و نبرد، به آمیختگی، همیشگی [خواهد شد] و او را توانایی [خواهد بود] در آمیختگیِ آفرینش، نشستن. [...] پس،] هرمزد به اهریمن گفت که زمان [تعیین] کن تا کارزار را بدین پیمان، به نُه هزار سال فراز افکنیم. زیرا دانست که بدین زمان کردن، اهریمن را از کار بیفکند. آنگاه، اهریمن به سببِ نادیدنِ فرجام [کار] بدان پیمان، همداستان شد. [...] هرمزد، این را نیز، به همه‌آگاهی دانست که در این نُه هزار [سال] سه هزار سال، همه به کام هرمزد رُود؛ سه هزار سال در آمیختگی، کام هرمزد و اهریمن، هر دو، رُود [و] بدان فرجامین نبرد، اهریمن را ناکار، توان کردن و پستیاری را از آفرینش، بازداشتن.» (بند‌هش، ۳۴-۳۵)

۲۷. اهُوَنُور (اوستا: اهُوَنُویریو) مهم‌ترین و مشهورترین دعای زرتشتی است که با عبارت «یَته اهُو ویریو، آغاز می‌شود و به همراه دعای دیگری به نام «اَشِم وُهو»، در همهٔ متون نیایشی زرتشتی تکرار می‌گردد: «همان‌گونه که خداوندگار مورد آرزو است، یک پیشوای دین نیز از بهر تقوی [مورد آرزو است تا] بخشندهٔ اندیشه‌های نیک به کردارهای زندگی در راه مزدا باشد. شهریاری از آن خدایگانی است که او (=مزدا) به پرورش درویشان داده است.»

۲۸. «آن‌گونه در دین گوید که چون یک سوم آن (=اهُونور) را خوانده شد، اهریمن، از بیم، تن اندر کشید (=خم شد)، هنگامی که دو بهرهٔ آن، خوانده شد، اهریمن، به زانو درافتاد، هنگامی که به کمال خوانده شد، اهریمن، از ناکاری کردن به آفریدگانِ هرمزد، بازماند و سه هزار سال، به گیجی فرو افتاد.» (بند‌هش، ۳۵)

۲۹. روایت زرتشتی در ادامه، شرح دقیق و مفصلی از آفرینش یک به یک اجزای جهان و از جمله، نخستین انسان (=کیومرث) را نقل می‌کند که بازگفت آن همه، مجالی دیگر را می‌طلبد. اما، به اختصار می‌توان گفت: «در آن از کار افتادگیِ اهریمن، هرمزد، آفریدگان را به صورتِ مادی آفرید. از روشنیِ بیکرانِ آتش، از آتش باد؛ از باذ آب؛ از آب زمین و همهٔ هستیِ مادی را فراز آفرید.» (بند‌هش، ۳۹)

۳۰. «گیتی [نوعی] از هستیِ جسمانی، به صورتِ دیدنی و گرفتنی است؛ و آفرینش آن، برای سرکوبیِ پیکارِ ستمگرِ مخالفِ آفرینش و نیز برای نیک‌روشیِ جاودانی [است]. این کارش است که برای آن، آفریده شد.» (شاکد، [از: دین‌کرد سوم]، ۷۸)

۳۱. «آن اهریمنِ تبهکار، آرام نیافت و به سببِ بیم از مردِ پرهیزگار (=کیومرث)، از آن گیجی، برنخاست تا آنکه جَهیِ تبهکار، با به سر رسیدنِ سه هزار سال، آمد، گفت که برخیز پدر ما! [...]» (بند‌هش، ۵۱)

۳۲. «مینوی تاریکی، که در گوهر خود، میرنده است و سرد خشک، از بهر تبه گوهری اش، او را نَسَزَد که به ساختنِ باشندگی گیتیان، ترادیسیده شود. آنچه [زیر نام مینوی تاریکی] در ساحتِ هستی به پدیداری می‌رسد، این پدیداری از گوهر خود ندارد، بلکه تن‌پوشی جدا از گوهر آن است.» (دین‌کرد سوم، ۱، ۱۹۰)

۳۳. «اهریمن، با همه نیروهای دیوی، به مقابله روشنان برخاست. [...] آسمان را [...] به تهیگی فروکشید [...] [و آن را] با تاریکی، بیامیخت. پس، بر آب آمد. [...] سپس، میانه زمین را بسفت. [...] پس، بر گیاه آمد. پس، بر گاو و کیومرث آمد. پس، بر آتش برآمد. چون مگسی، بر همه آفرینش بتاخت. [...] آسمان زیر و زبر زمین را تاریکی بگرفت [...] خَرَفَسْتَران را بر زمین هشت [...] آرزو و نیاز و سیج، درد و بیماری و هوس و بوشانسپ را بر [تن] گاو و کیومرث، فراز هشت، «(بندهش، ۵۲)»

۳۴. «ایزدان مینوی با اهریمن و همه دیوان، نود شبانه‌روز جنگیدند و در گیتی، هم‌نبرد بودند، تا ایشان را به ستوه آوردند و به دوزخ افکندند و باروی آسمان را ساختند تا پتیاره، نتواند بدان آمیخت. [...] چنین است که [از آن پس]، زیر و زبر همه چیز گیتی، بر گرد دو بُن، نبرد [دو] دشمن، و آمیختگی فراز و فرود، پدیدار شد.» (بندهش، ۵۳)

۳۵. در جهان‌بینی زرتشتی، آغاز و انجام آفرینش، در زمانی محدود به دوازده هزار سال، انجام می‌گیرد که خود به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود. در سه هزاره نخست، همه چیز، مینوی بود و میان قلمرو روشن اهوره‌مزدا و قلمرو تاریکی اهریمن، خلاء حایل بود. در سه هزاره دوم، غلبه نسبی با اهوره‌مزدا شد. او، داعی بر زبان آورد و اهریمن و دیوان آفریده او را بیهوش کرد. در این فرصت، اهوره‌مزدا به آفرینش گیتی یا جهان مادی پرداخت؛ او آسمان و زمین و آب و پیش‌نمونه انسان (=کیومرث) و چارپایان و گیاهان را پدید آورد. تا آنکه در پایان این هزاره، یکی از آفریده‌های اهریمن، یعنی زنی بدکاره به نام جَهی، او را از بهت‌زدگی بیرون آورد و او را ترغیب کرد تا به جهان روشنی‌ها یورش آورد. این گونه، سه هزاره سوم و چهارم، به حالت «آمیخته» درآمد؛ آمیختگی میان نیکی‌ها و بدی‌ها. سراسر سه هزاره سوم، به خیزش شاهان پیشدادی، سلطه هزار ساله اژی‌دهاک و شهریاری کیانیان گذشت تا عاقبت، در ابتدای آخرین سه هزاره (یعنی هزاره چهارم)، زرتشت پا به عرصه وجود نهاد. باور زرتشتی چنان است که در پایان این دوره، عاقبت، بدی، شکست قطعی می‌خورد و گیتی از ریم آن، پالوده می‌شود. برای آگاهی بیشتر، رک: بندهش ۳۳-۵۶ و ۶۳-۶۷.

۳۶. «و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین، از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند.» (النحل: ۴۹)

۳۷. «و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم» (الانبیاء: ۱۶) / «همانان که

خدا را [در همهٔ احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزه‌ی تو. پس، ما را از عذاب آتش دوزخ، در امان بدار» (آل عمران: ۱۹۱) / «و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم. آنها را جز به حق نیافریده‌ایم، لیکن بیشترشان نمی‌دانند» (الدخان: ۳۸-۳۹)

۳۸. «در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان، نیکوکارترند.» (الکھف: ۷) / «و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش ایام آفرید [...] تا شما را بیازماید که کدامیک نیکوکارترید [...]» (هود: ۷)

۳۹. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پای از پی گام‌های شیطان مَنهید؛ و هر کس، پای بر جای گام‌های شیطان نهد، [بداند که] او به زشت‌کاری و ناپسند و امی دارد؛ و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شد؛ ولی [این] خداست که هر کس را بخواهد، پاک می‌گرداند و خدا [است که] شنوای داناست.» (النور: ۲۱) / «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید و از گام‌های شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست.» (البقره: ۲۰۸)

۴۰. «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.» (الذاریات، ۵۶)

۴۱. «ای فرزندان آدم زنه‌ار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند در حقیقت او و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.» (الاعراف: ۲۷)

۴۲. «پرسش: [گیتی، از بهر چه آفریده شده است؟] پاسخ: [چرایی آفرینش، در نبردی برای به پس‌راندنِ شتابِ [دردآورِ اهریمنانه] است و پیوستن به آن پیش‌رفت‌های نیکِ جاودانه [...] خویشکاریِ آفرینش، و نیز، آن [فرجامی] که برای آن آفریده شده است، از اینجا پیداست که هیچ‌یک از آفریده‌های گیتیایی، کاری جدای پس‌راندنِ شتابِ [دردآورِ اهریمنانه] ندارد.» (دین‌کرد سوم، ۲، ۳۱)

۴۳. «مردمیان، سرآمدِ [همهٔ] آفریده‌های گیتیایی اند [...]» (دین‌کرد سوم، ۲، ۳۸)

۴۴. «زدارمینو، به میانجیِ اکومن در اندیشگی و منش، و به میانجیِ [دیو] ترومد بر روی [قوهٔ] یاد، و به میانجیِ [دیو] خشم، اندر اندیشه‌گاه، سر ریز می‌شود و [در جهان مادی] به پدیداری می‌رسد.» (دین‌کرد سوم، ۱، ۱۰۶)

۴۵. «در صورتی ممکن است اهریمن را از این جهان راند که هر کس، به سهمِ خویش، او را از تنِ خود براند، چون جایگاه اهریمن در جهان، تنِ آدمیان است. از این رو، وقتی اقامتگاهی برای او، در تنِ آدمیان نباشد، او از جهان، نیست می‌شود. بنابراین، تا وقتی که در این جهان [حتی] دیوِ کوچکی

در تن یک انسان، مسکن دارد، اهریمن در جهان هست. (شاکد، [از: دین کرد ششم]، ۱۲۰) «چیز مینو برای خویش کنید، چه هرگاه [دروچ] از تن خویش بیرون کردید، پس از همه جهان بیرون کرده‌اید.» (آذرباد مهراسیندان، ۱۱۸)

۴۶. «برابر آموزانیش دین، چکیده عهد و پیمانی گنیش همگی مردمان، از نخستین تازش [آلوده‌کننده اهریمن] تا واپسین تازش در فرجام آفرینش، [تنها] یک [سخن] است: [...] یزدانی کردن روان تا بالاترین مرز باور.» (دین کرد سوم، ۲، ۱۱۸)

۴۷. دین کرد سوم، ۱، ۱۱۴. نیز: «وقتی مردم از گناه بازگشتند و به کرفه روی آوردند، به علت پاک‌ی راه و فراخی گذر، که از ضربه خوردن دیوان است، آن بخشش ایزدان مینوی با افزایش پیروزی ایزدان، فراوان‌تر به سوی گیتیان سرازیر می‌شود. جهان، آنگاه، به فرمانروایی نیک و دین نیک و دانایی است و قانون به سامان است، و همه کام و زندگی و رستگاری مردم، همیشگی خواهد بود [...]» (شاکد، [از: دین کرد مدن]، ۱۵۷)

۴۸. «[...] گیتی [...] با بهره گرفتن از روشنایی و نکویی و شادی یکپارچه، می‌تواند به آن جایگاه برترین، به سوی بهشت، سرای سرود (=گرودمان)، سر تا پا روشنایی و یکپارچه خوبی و نیکی سعادت‌بار که با فرۀ تمام زورمند شده است، بگروَد.» (دین کرد سوم، ۱، ۱۳۱)

۴۹. «همه چیزهای مادی، آهنگی سرشتین برای بازگشت به سرچشمه [آغازین و جهانی] خود دارند.» (دین کرد سوم، ۲، ۲۷۴)

۵۰. در گاهان، مفهوم کلی فرسگرد، به صورت پیش‌بینی پایان رویداد بزرگ به کام پیروان منش نیک (پسنه ۲:۳۰) و نیز نو کردن هستی (پسنه ۹:۳۰) مورد اشاره قرار گرفته است.

۵۱. «اوشیدر زرتشتان، به دین رهبر و پیامبر راستین (=زرتشت)، از [سوی] هرمزد آید [...] دین آوزد و رواج بخشد. تنگی و خشکی کاهد، رادی و آشتی و بی‌کینی [در] همه جهان گسترش یابد. سه سال گیاهان را سرسبزی دهد [...] گرگ سردگان، همه نابود شود.» (بندش، ۱۴۲)

۵۲. «او (=اوشیدرماه) نیز دین آوزد و در جهان رواج بخشد. شش سال بر گیاهان سرسبزی دهد. آن دروچ آژ تخمه را که مار است با خرفستران نابود کند.» (بندش، ۱۴۲)

۵۳. «و روشنان (=آفریدگان اهوره‌مزدا) [هر یک] جداگانه، دشمن خویش را نابود کنند» (زادسپرم، ۶۶) «پس، هرمزد اهریمن را، بهمن آکومن را، اردیبهشت آیندر را، شهریور ساوول را، ایشپندارمذ ترومذ را که هست ناگهیش، خرداد و امرداد تریز و زریز را، راستگویی آن دروغگویی را و سروش پرهیزگار، خشم دارنده درفش خونین را گیرند. پس، دو دروچ، فراز مانند: اهریمن و آز.» (بندش، ۱۴۸)

۵۴. «هرمزد به گیتی آید، خود زوت است. سروش پرهیزگار، راشپی است. [...] اهریمن و آز، بدان

دعای گاهانی) «اهونور»، به شکسته‌افزاری، از کار افتاده، از آن گذر آسمان که از آن در تاخته بودند، باز به تیرگی و تاریکی [افتند]». (بندش، ۱۴۸)

۵۵. «آتش و آریامن ایزد، فلز در کوه‌ها و دره‌ها را [به] آتش بگدازد و بر زمین، رودگونه بایستد. سپس، همه مردم را در آن فلز گداخته بگذرانند و پاک بکنند. او را که پرهیزگار است، آنگاه چنان در نظر آید که [در] شیر گرم، همی رَوَد. اگر دَرُوَند است، آنگاه، به همان آیین، در نظر آید که در فلز گداخته، همی رَوَد. پس بدان عشق بزرگ، همه مردم، به هم رسند [...] مرد از مرد پرسد که آن چند سال، کجا بودی و تو را به روان، داوری چه بود، پرهیزگار بودی یا دروند؟ [...]» (بندش، ۱۴۷) / «تو، با آذر فروزان و آهن گدازان، هر دو گروه را پاداش [و پادافره] خواهی داد.» (پسنه ۹: ۵۱)

۵۶. «گوزهرمار، بدان فلز گداخته، بسوزد و فلز در دوزخ تازَد، و آن گند و ریمنی میان زمین که دوزخ است، بدان فلز بسوزد و پاک شود. آن سوراخ که اهریمن، بدان در تاخته [بود] بدان فلز گرفته شود. آن زمین دوزخ را باز به فراخی گیتی آورند و فرشگرد شود در جهان. جهان جاودانه به کام، بی مرگ شود.» (بندش، ۱۴۸)

۵۷. «این زمین، باز به ستاره پایه شود (=زَوَد) و گرودمان (=جهشت برین) از آن جای که هست، باز به ستاره پایه آید و همه جا، گرودمان بشود.» (متون پهلوی، [ماه فروردین روز خرداد]، ۱۴۴)

۵۸. اسامی معاد در قرآن، متفاوت و فراوان است: «یوم‌الدین»، «یوم‌القیامه»، «یوم‌الحساب»، «یوم‌الجمع»، «یوم‌الفصل»، «یوم‌الحسره»، «یوم‌الخروج»، «یوم‌مشهود»، «یوم‌الموعود»، «یوم‌عظیم»، «یوم‌التغابن»، «یوم‌التناد»، «یوم‌التلاق» و «یوم‌الخلود».

۵۹. «بازگشت همگی شما به سوی اوست.» (یونس، ۴) / «بازگشت شما به سوی خداست، و او بر همه چیز، قادر است.» (هود، ۴) / «آیا پنداشته‌اند که شما را به عبث آفریده‌ایم و همانا شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟» (المؤمنون: ۱۱۵)

۶۰. «آیا [کافران] جز این انتظار می‌برند که رستاخیز، به ناگاه، بر آنان فرا رسد.» (محمد: ۱۸) / «[این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین، گران است؛ جز ناگهان، به شما نمی‌رسد.» (الاعراف: ۱۸۷) / «کار قیامت، جز مانند یک چشم بر هم زدن، یا نزدیک‌تر [از آن] نیست؛ زیرا، خدا، بر هر چیزی تواناست.» (النحل، ۷۷)

۶۱. آسمان: «سخت در تب و تاب افتد» (الطور: ۹)، «از جا، کنده شود» (التکویر: ۱۱)، «از هم شکافد و چون چرم گلگون گردد» (الرحمن: ۳۷)، «در هم پیچیده شود» (الانبیاء: ۱۰۴) / ستارگان: «پراکنده شوند» (الانفطار: ۲)، «محو شوند» (المرسلات: ۸)، «همی تیره شوند» (التکویر: ۲) / خورشید: «به هم پیچیده شود» (التکویر: ۱) / ماه: «بی نور گردد و خورشید و ماه، یک‌جا جمع شوند» (القیامه:

۹۸ / زمین: «با تکان [سختی] لرزانده شود» (الواقعه: ۴)، «به سرعت از [اجساد] آنان، جدا و شکافته می‌شود» (ق: ۴۴)، «بارهای سنگین خود را برون افکنند» (الزلزال: ۲) / کوه‌ها: «به حرکت درآیند» (الطور: ۱۰)، «به سان ریگ روان گردند» (المزمل: ۱۴) / «چون [سرابی گردند] (النساء: ۲۰)، «چون پشم زده گردد» (المعارج: ۹)، «و زمین و کوه‌ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آنها با یک تکان، ریز ریز گردند» (الحاقه: ۱۴)

۶۲. [...] آری! هر کس که خود را به وَجْهَ اللَّهِ تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مُرد وی، پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد. (البقره: ۱۱۲)

۶۳. هموست که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس، آن را باز می‌گرداند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به عدالت پاداش دهد و کسانی که کفر ورزیده‌اند به سزای کفرشان، شربتی از آب جوشان و غذایی پر درد خواهند داشت. (یونس: ۴)

۶۴. در ادبیات زرتشتی، همواره انسان به عنوان جهان اصغر و کیهان به عنوان جهان اکبر معرفی شده‌اند؛ به گونه‌ای که هر یک از اعضای کالبد انسان، با یک قسمت مرئی از کیهان، مطابقت دارد: «در دین گوید که تن مردمان بسان گیتی است [...] پوست چون آسمان، گوشت چون زمین، استخوان چون کوه، رگان چون رودها و خون در تن چون آب در رود، شکم چون دریا و موی چون گیاه است [...] دم برآوردن و فروبردن چون باد است. جگر چون دریای فراخکرد، بُنکده تابستان، اسپرز چون ناحیت اباختر که جایگاه زمستان است. دل گرد [چون] آب اردویسور پاکیزه است [...] مغز، چون روشنی بیکران و سر، چون گرودمان است. دو چشم چون ماه و خورشید است. دندان چون ستاره است. دو گوش، چون دو روزن گرودمان است. دو بینی چون دو دمه گرودمان است. دهان [چون] آن در به گرودمان است [...] کون چون دوزخ در زمین است [...] روان چون هرمزد است [...]». (بندش، ۱۲۳-۱۲۴) برای آگاهی بیشتر درباره این مفهوم، رک: زنر ۱۳۷۵، ۴۲۹-۴۳۳ و نیز، ویدن‌گرن، ۳۰ و ۴۵-۴۶.

۶۵. بسیاری از منابع، جاری شدن «رود فلز گداخته» در فرشگرد را با مفهوم «آزمون آهن گداخته» یا «آزمون آتش» در بن‌باورهای کهن ایرانی و زرتشتی، یکسان می‌شمارند و از همین رو، حکم به وقوع یک داوری دوم می‌کنند. اما، به باور من، تقلیل محتوای پالایش‌گرایانه فرشگرد به داوری یا آزمون، آن هم با چنین دلایلی، بسیار مسامحه‌آمیز است. چه، در آزمون‌های آتش (مانند آزمونی که سیاوش از سرگذراند)، هیچ‌گاه، سخن از پاک کردن گناه کار یا پالایش از پلیدی‌ها در میان نیست. وانگهی، در فرشگرد، اصولاً امر قضاوت یا داوری که هم ابزار و هم موکلان خاص خود را دارد، انجام نمی‌شود.

۶۶. «رستاخیزکردن [در کنار] بنیاد شگفت و بزرگی [جهان] سامان داده شده است.» (شاکد، [از:

داتستان دینیک]، ۵۱)

۶۷. «و به یقین، ما در آسمان، برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم و آن را از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظ کردیم.» (الحجر: ۱۶-۱۷) «و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم [و] ای آنان از [مطالعه در] نشانه‌های آن اعراض می‌کنند (الانبیاء: ۳۲) / «اهریمن، چون در تاخت [...] هر مزد، بارویی سخت‌تر از آسمان، پیرامون آسمان بساخت [...] اهریمن، بازگشت را گذر نیافت.» (بند هش، ۶۳)

۶۸. روایت زرتشتی، درین باره، بسیار گویا است و بی‌نیاز از تشریح. در مورد روایت اسلامی می‌توان یادآوری کرد: «آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنیندگان و «بسیاری از مردم» برای او سجده می‌کنند [...]». (الحج: ۱۸) این آیه، به روشنی نشان می‌دهد که تداوم سانحه عصیان، به انسان و در نتیجه جایگاه او (زمین) محدود است. از این منظر، جالب توجه است که وضعیت ظاهری زمین در هنگام رستاخیز، در هر دو روایت اسلامی و زرتشتی، مشابه خواهد بود: «و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند. بگو: پروردگرم آنها را [در قیامت] ریز ریز خواهد ساخت. پس، آنها را پهن و هموار خواهد کرد. نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری.» (طه: ۱۰۵-۱۰۶) / «این را نیز گوید که این زمین، بی‌فراز و نشیب، و هامون بشود و کوه و چگاد و گودی، دارای پستی و بلندی، نباشد.» (بند هش، ۱۴۸)

۶۹. «ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم و بر ما سبقت نتوانید جست.» (الواقعه: ۶۰) / «ماییم که خود زندگی می‌بخشیم و به مرگ می‌رسانیم و برگشت به سوی ماست.» (ق: ۴۳) / «هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد [...]». (النساء: ۷۸) / «بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سراغ شما می‌آید.» (الجمعه: ۸) / «هر جاندار، چشنده مرگ است.» (الانبیاء: ۳۵ و العنکبوت: ۵۷ و آل عمران: ۱۴۵) / «بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز، برای شما، سودی نمی‌بخشد [...]». (الاحزاب: ۱۶)

۷۰. «بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جان‌تان را می‌ستاند؛ آنگاه، به سوی پروردگارتان، بازگردانیده می‌شوید.» (السجده: ۱۱) / «و اوست که بر بندگانش، قاهر [و غالب] است؛ و نگهبانانی بر شما می‌فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما، جانش بستانند؛ در حالیکه کوتاهی نمی‌کنند.» (الانعام: ۶۱) قابل ذکر است که روایت اسلامی، در عین حال، مرگ را با پدیده خواب انسان، قابل مقایسه می‌داند: «خدا، روح مردم را هنگام مرگشان، به تمامی، باز می‌ستاند؛ و [نیز،] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند]؛ پس، آن [نفسی] که مرگ را بر او، واجب کرده، نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین، [به سوی زندگی

دنیا] باز پس می فرستد [...]». (الزمر: ۴۲) نیز، قس: «مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید؛ با این تفاوت که مدت آن طولانی است و آدمی تا روز قیامت از آن بیدار نمی شود» (شیخ صدوق ۱۳۶۱، ۲۸۹)

۷۱. «و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان، جان کافران را می ستانند؛ بر چهره و پشت آنان می زنند و [گویند:] عذاب سوزان را بچشید.» / «همان کسانی که فرشتگان، جان شان را در حالیکه پاکند، می ستانند؛ [و به آنان] می گویند: درود بر شما باد! به [پاداش] آنچه انجام می دادید، به بهشت درآید.» (النحل: ۳۲). نیز، نک: فصلت: ۳۰-۳۱ و الفجر: ۲۷-۲۸. همچنین: «فرشته مرگ، هنگام قبض روح مؤمن، همانند ایستادن عبد ذلیل نزد مولایش، نزد او می ایستد و به مؤمن نزدیک نخواهد شد تا اینکه ابتدا سلام کرده و او را به بهشت، بشارت دهد.» (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ۸۱)

۷۲. «[...] آنکه در گوهر خود نامیراست ولی [دارای] کالبد جداشدنی است، [آن] یکسره، مردمیان هستند که به یوبه روان شان، نامیرایند، ولی کالبدشان در هنگامه آمیختگی [با تازش اهریمن] جدایی پذیر است.» (دین کرد سوم، ۱، ۸۹)

۷۳. «اهریمن اندیشید که همه آفریدگان هرمزد را از کار افگندم، جز کیومرث. [پس،] استویهاد را با یک هزار دیو مرگ کردار، به کیومرث، فراز هشت.» (بند هشت، ۵۳) / «[...] مرگ به تن کیومرث، در شد و همه آفریدگان را تا به فرشگرد، مرگ برآمد.» (بند هشت، ۸۱)

۷۴. «استویهاد، وای بدتر است، [او] است که جان را بستاند [...] چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ [آید] و چون سایه افگند، تب [آید] و چون او را به چشم بینند، جان را از میان بزد. او را مرگ خوانند.» (بند هشت، ۱۲۱) / «مردم "نبوده از آغاز"، زمانی که از پشت پدر به شکم مادر شود، استویها [د] (=دیو مرگ)، به مینویی، بندی به گردنش افکند. تا درازای زندگی، آن بند را، نه به مینوی به و نه به مینوی بدتر، از گردن، دور کردن، نتواند. مگر بدان کنش نیکوی خود، [...] پس از درگذشت، آن بند از گردن بیفتد؛ و آن دُروند، با همان بند، به دوزخ برده شود.» (متون پهلوی، [اندر زر پوریونکیشان]، ۸۹)

۷۵. «[...] که چون روان از تن جدا شود، اهرمن گجسته و دیگر دیوان کوشند که آن روان را بگیرند و به دوزخ بزند و آن روان از اهرمن دروند و دیوان چنان ترسد که میش از گرگ ترسد؛ و از نزدیک وی بگیرد و روان می شود و اهرمن گجسته و دیوان از پس آن روان می دوند؛ چون کسی متحیر و عاجز که از دشمنی ترسد، همچنان بیم باشد [...] چندان رنج و دشواری و بیم و ترس در آن سه روز بدان روان می رسد که دوزخی را در دوزخ به مدت سه هزار سال بدو نرسد.» (روایت داراب هرمزد، ۱، ۱۴۸)

۷۶. «و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است، بیهوش (هلاک)

درمی‌افتد؛ مگر کسی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده، می‌نگرند.» (الزمر: ۶۸)

۷۷. ده سال پیش از آنکه سوشیانس آید، مردمان [به ناخوردن، ایستند و نمیرند.] (بندهش، ۱۴۵)

۷۸. درباره این تعبیر از برزخ، رک: قاسمی، ۱۵-۱۶.

۷۹. قرآن، در سه جای واژه «برزخ» بهره گرفته است: یکی، در داستان فرعون است که می‌فرماید: «آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید. شاید من در آنچه وانهادم، کاری نیکی انجام دهم. نه چنین است؛ این سخنی است که او، گوینده آن است و وراء آنان، برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.» (المؤمنون: ۱۰۰). دو دیگر، دو آیه با مضمون مشابه است که در آنها، واژه برزخ به معنای مانع و حریمی که بین آب‌های شور و شیرین دریاها قرار دارد، به کار رفته است: «و اوست کسی که دو دریا را موج‌زنان، به سوی هم روان کرد؛ این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو، مانع و حریمی استوار، قرار داد.» (الفرقان: ۵۳) / «دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند. میان آن دو، حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند.» (الرحمن: ۱۹-۲۰)

۸۰. «به آنچه خدا از فضل خود، به آنان داده است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نیپوسته‌اند، شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند.» (آل عمران: ۱۷۰) / «[اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود [فریاد می‌رسد که] فرعونیان را در سخت‌ترین [انواع] عذاب درآورید، (غافر: ۴۶)

۸۱. برای آگاهی بیشتر درباره این دسته از آیات، رک: قاسمی، ۱۴۱-۱۴۵.

۸۲. برای آگاهی درباره این دسته از روایات، رک: قاسمی، ۱۴۵-۱۵۰.

۸۳. قابل ذکر است که مراد، بازگشت به «بدن برزخی» است که گفته‌اند به بدن شخص شباهت داشته و لذا مورد علاقه روح قرار می‌گیرد. برای آگاهی بیشتر، رک: قاسمی، ۲۲۵-۲۲۶.

۸۴. «پس اگر مؤمن و پرهیزگار بودی و به دینت، آشنا [...] خداوند حجت و دلیلت را بر تو القاء نموده و زبانت را به پاسخ صحیح، گویا می‌کند و نیکو جواب خواهی داد، و به بهشت و رضوان الهی و خیرات حسان، بشارت داده خواهی شد [...] اما اگر چنین نباشی، زبانت به لکنت درآید و برهانت باطل گردد و به آتش، بشارت داده خواهی شد و فرشتگان عذاب، با حمیم (= آب جوشان)، برای داخل نمودن به جهنم، به استقبال تو می‌آیند.» (مجلسی، ج ۶، ۱۲۲)

۸۵. برای آگاهی بیشتر درین باره، رک: قاسمی، ۱۵۲-۱۶۶.

۸۶. «روزی که هر کسی، آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده، می‌یابد؛ و آرزو می‌کند، کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود و خداوند، شما را از [کیفر]

خود، می‌ترسند و [در عین حال] خدا، به بندگان [خود] مهربان است، (آل عمران: ۳۰). نیز، نک: لقمان: ۱۶.

۸۷. عمل نیکِ نیکوکاران، به شکل موجودی خوش‌چهره، خوش‌بو و خوش‌جامه، نزدش آید؛ به او بشارت دهد: وارد بهترین منزل‌گاه‌ها گشته‌ای و از این پس تا قیامت، در شادی و شادمانی به سرخواهی برد. عمل نیک به او گوید: اینک از دنیا به بهشت رخت بربند [...] بعد از این، جایگاهش را تا آنجا که چشم کار می‌کند، گسترش دهند و دری از بهشت بر او گشایند [...] عمل بدِ بدکاران به شکل موجودی زشت‌چهره، بدبو و کثیف‌جامه، نزدش آید؛ به او گوید: وارد بدترین منزل‌گاه‌ها گشته‌ای و تا قیامت در رنج و سختی به سرخواهی برد. (مجلسی، ج ۶، ۲۲۵) «هنگامی که مُرده را در قبرش گذارند، شخصی نزد او حاضر می‌شود. خطاب به وی گوید: ای صاحب قبر! ما سه نفر بودیم (مال، فرزندان، کردار)؛ مال در هنگام مرگ از تو جدا شد، فرزندان تو را تا قبر، بدرقه کردند و به آغوش خاک سپردند؛ اینک من که عمل و کردار تو هستم؛ تا روز قیامت، همدم و همراهت خواهم بود؛ هر چند که مرا سبک‌تر و خوارتر از آن دو می‌پنداشتی.» (مجلسی، ج ۶، ۲۶۵)

۸۸. چون مردم درگذرند، سه شب روان به نزدیک تن، آن جای که او را سر بُود، نشیند. [...] روان به بالین تن، بدان امید نشیند که باشد که خون تازد، باد به تن شود و مرا توان بازگشتن [به تن] بُود، (بندهش، ۱۲۹)

۸۹. اگر آن روان، پرهیزگار است، در راه، آنگاه او را گاوپیکری به پذیره رسد، فربه و پر شیر که روان را از او کامگاری و رامش می‌رسد. دیگر، کنیزپیکری [به] پذیره رسد نیکوتن، سپیدجامه و پانزده‌ساله که از همه سوی نیکوست که روان بدو شاد شود. دیگر، بستان‌پیکری رسد پر بار، پر آب، پر میوه، بس آباد، که روان را [از آن] شادی و غنای اندیشه رسد، که بوم بهشتی است. این نشان را به جهان، پیش از آمار ببیند. باشد که آن روان، یکی یکی را چون به پذیره [او] آیند، پرسد که تو کیستی؟ که مرا گمان است که همه آسایش و آسانی به تو است. ایشان ایدون، یکی یکی پاسخ گویند: من ام، ای پرهیزگار، دین تو، آن کنشی [ام] که تو ورزیدی. هنگامی که تو آن نیکی کردی، من تو را ایدر بودم. اگر آن روان، دروند است، آنگاه او را گاو پیکری به پذیره رسد، خشک، نزار و سهمگین که روان را از او خشکی و چربی نزار رسد. دیگر کنیزپیکری رسد سهمگین، زشت‌پیکر که گستاخی [در] او نهفته است، از همه سوی سهمگین است، که روان را [از او] بیم و ترس رسد. دیگر، بستان‌پیکری رسد بی آب، بی درخت، بی آسایش که روان را از او بداندیشی رسد، که بوم دوزخی است. او این نشان را، پیش از آمار، ببیند. باشد که ایشان را یکی یکی پرسد که تو کیستی که من از تو بدتر، به گیتی ندیدم. پاسخ بدو گویند که ای دورند! من دین توام، که خود کنش توام. چون تو آنچه را بدتر است ورزیدی، ایدر تو را بودم، (بندهش، ۱۲۹-۱۳۰)

۹۰. «پس، آن روان را تا بن کوه البرز راه نمایند که تیغ یوغ است. بر آن رود تا فراز چگاد، [آنجا] که آن تیغ، تیز ایستد. پس روان را، اگر پرهیزگار است، آن تیغ تیز، به پهنا بایستد. آذر فرنبغ پیروزگر، تاریکی را از میان برد و به پیکر آتش، آن روان را بدان تیغ گذراند و آن ایزدان مینوی، او را پاکیزه کنند، و به مینوئی، به دیگر یوغ گذراندند تا به فراز البرز. او را وای به، دست برگیرد، به جای خویش برد. [...] اگر آن روان، دُرُوند است، هنگامی که به یوغ، بر چگاد آید، آن تیغ تیز، به همان تیغی بایستد، گذر نهد، و او را به ناکامی بر همان تیغ رفتن باید. به سه گام که فراز نهد [...] از سر پل، سرنگون به دوزخ افتد، ببیند هر بدی را.» (بندهش، ۱۳۰-۱۳۱)
۹۱. گرچه، در روایت زرتشتی، این رخدادها، منحصرأ، مربوط به روان است و برخلاف روایت اسلامی، در آن، جایی برای قبر، جسم یا جسم مثالی، وجود ندارد.
۹۲. در باورهای زرتشتی نیز، چنان‌که دیدیم، گونه‌ای باور قابل مقایسه با مفهوم تجسم اعمال، به صورت مشاهده «دین» و کنش افراد وجود دارد که در آن، به ویژه، مشابهت سیمای سه گانه «دین» و کنش با «همدم برزخی»، قابل توجه است.
۹۳. «و یاد کن، آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد. فرمود: پس، چهار پرنده برگیر، و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان. سپس، بر هر کوهی، پاره‌ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه، آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است» (البقره، ۲۶۰) نیز: «در حالیکه دیدگان خود را فروهشته‌اند، چون ملخ‌های پراکنده از گورها [ی خود] برمی‌آیند» (القمر: ۷) / «چگونه خدا را منکرید با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد؛ باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند [و] آنگاه، به سوی او، بازگردانده می‌شوید» (البقره: ۲۸). نیز رک: الحج: ۷ و العادیات: ۹.
۹۴. ناگفته نماند که جسمانی بودن معاد، مورد تردید برخی از متکلمین مسلمان بوده است. (برای آگاهی بیشتر، رک: فلسفی، ۹۱-۱۰۳)
۹۵. «[...] این حشری است که بر ما، آسان خواهد بود.» (ق، ۴۴) / «مگر ندانسته‌اند که آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و در آفریدن آنها در مانده نگرید، می‌تواند مردگان را [نیز] زنده کند. آری! اوست که بر همه چیز تواناست.» (الاحقاف: ۳۳)
۹۶. «سوشیانس پیروزگر برخواند که: برخیزید! دارای تن هستید، [از آن زمان که] درگذشتید، ایزدان، شما را نگهداری کردند.» (زادسپرم، ۶۵) / «نخست، استخوان کیومرث را برانگیزد، سپس، آن مشی و مشیانه، و سپس، دیگر کسان را برانگیزد. به پنجاه و هفت سال، سوشیانس، مُرده انگیزد، همه مردم را برانگیزد، چه پرهیزگار، چه دُرُوند مردم. هر کس را از آن جای برانگیزد که ایشان را جان بشد؛ یا نخست، بر زمین افتادند. [...] همه جهان مادی را، تن به تن، بازآرآید [...]».

«بندهش، ۱۴۶) / «در تن پسین، هر کس به کمال و به بی‌نیازی، از آنچه باید بدان کامل شود، می‌رسد.» (روایت آذرفرنبغ فرخزادان، ۶۹) / «این را نیز گوید که مردمانی را که بالغ بودند، آنگاه، به سن چهل سالگی بازآیند، و آنان که خُرد و نارسید بودند، آنگاه، ایشان را به سن پانزده سالگی بازآفرینند.» (بندهش، ۱۴۷)

۹۷. برای آگاهی بیشتر، رک: دین‌کرد سوم، ۲، ۳.

۹۸. «آن کالبدهایی که دوباره آرایش می‌پذیرند، از نظر اینکه از یک بُن پاک و ناب، سرشتمند شده‌اند، از آن کالبدهایی که از بُن آمیخته اهریمن‌زده سرشتمند شده‌اند، جداگوهری دارند [...]» (دین‌کرد سوم، ۲، ۳۳-۳۳۴)

۹۹. «پس خواهند گفت: چه کسی ما را بازمی‌گرداند؟ بگو: همان کس که نخستین بار، شما را پدید آورد.» (الاسراء: ۱۵) / «[...] مرا در رستاخیز، یاری چون ایشان (=آفریده‌های پیشین) هست که چون ایشان را آفریدم، نبود. بر نگر که چون آن نبود، آنگاه، من [انان] را بساختم؛ آن را که بود، چرا بازنشاید ساختن؟» (بندهش، ۱۴۶) / «اورمزد گفت: این آفریدگان را، آنگاه که نبودند، توانستم آفریدن، و اکنون که بودند [اما] آشفتنند (=متلاشی شدند)، دوباره ساختن، آسان‌تر است.» (زادسپرم، ۵۶)

۱۰۰. قس: «[پرسش:] مردمان را اندر گیتی، چه چیز بایسته‌تر به نظر آید؟ [پاسخ:] کسی که تندرست است، کام‌انجامی (=موفقیت در انجام امور)، و چون تن بیمار شود، تندرستی، و آنگاه که [از] تن، ناامیدی فرارسد، رستگاری روان.» (متون پهلوی، [یادگار بزرگمهر]، ۱۳۵)

۱۰۱. به روایت «داتستان دینیک»: «جان، مینوی زنده‌کننده میان روان و تن است. تا روان همنشین تن است، تن زندگی دارد. چون تن درگذشت، زندگی از آن روان است.» (شاکد، ۸۸)

۱۰۲. «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست. و اگر آنچه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند، شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آنگاه، هر که را بخواهد می‌بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.» (البقره، ۲۸۴) / «أمار روان [مردمان] با [سنج‌های] خواست و دانش و توان بررسیده می‌شود [...]» (دین‌کرد سوم، ۱۴۱) / «[...] پاداش کمترین کرفه‌ای و کیفر کوچک‌ترین گناهی، گزارده خواهد شد.» (دین‌کرد سوم، ۲، ۲۳۲)

۱۰۳. درباره مفهوم نمادین ترازو، رک: شوالیه، ۳۴۲-۳۳۸

۱۰۴. «و ترازوهای داد را در روز رستاخیز، می‌نهم. پس، هیچ کس، [در] چیزی، ستم نمی‌بیند و اگر [عمل] هم‌وزن دانه خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.» (الانبیاء: ۴۷)

۱۰۵. «پس، آنگاه که در صور، دمیده شود، [دیگر] میان‌شان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از

[حال] یکدیگر نمی‌پرسند، پس، کسانی که کفۀ میزان [اعمال] آنان، سنگین باشد، ایشان رستگارانند و کسانی که کفۀ میزان [اعمال]شان سبک باشد، آنان، به خویشتن زیان زده [و] همیشه، در جهنم می‌مانند. آتش، چهرهٔ آنان را می‌سوزاند و آنان در آنجا، ترش‌روینند؛ (مؤمنون: ۱۰۱-۱۰۴) / «و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است؛ پس، هر کس میزان‌های [عمل] او گران باشد، آنان خود رستگارانند. و هر کس میزان‌های [عمل] او سبک باشد، پس، آنانند که به خود زیان زده‌اند، چرا که به آیات ما، ستم کرده‌اند» (الاعراف: ۹۸)

۱۰۶. «گوید به دین، که چگادی [هست] یک‌صد مرد بالای، میان جهان، که چگادِ دائیتی خوانند؛ آن، یوغِ ترازویِ رشن ایزد است، تیغهای به بُنِ کوه البرز به سوی اباختر و تیغهای به سَرِ کوه البرز، به سوی نیمروز [دارد].»

۱۰۷. «رشن، مینویِ راستی است» (بندش، ۱۱۶). در کتاب دین‌کرد، به علاوه، ذکر شده است که رشنِ راست‌گفتار، در پشیمان‌کردنِ مردم از گناه در جهان مادی، مؤثر است. (دین‌کرد سوم، ۲، ۲۵۷)

۱۰۸. «[رشن] روانِ مردمان را نیز، به گناه و کرفه، آمار کند [...]». (بندش، ۱۱۶) «[...] و رشنِ عادل، [اعمالِ روانِ درگذشته را] می‌سنجد.» (مینویِ خرد، ۲۴)

۱۰۹. در همین چارچوب، این قطعه از دین‌کرد قابل ملاحظه است: «پاداش تبه‌خویان، برابر کمترین کار ثوابی که در زمین از ایشان سر زده است [...] از کیفرِ آنان کاسته می‌گردد [...] و کیفرِ پارسایان، برابر کمترین گناهی که از ایشان در جهان مادی [سر زده و] برگردنِ آنان است، از [میزانِ] پاداش [کرفه‌هاشان ...] پاک شود.» (دین‌کرد سوم، ۱، ۲۳۲)

۱۱۰. دربارهٔ مفهوم نمادین پل، رک: شوالیه، ۲۳۰-۲۳۴

۱۱۱. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِيْنَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ». (فاتحه، ۷۶) نیز: «قَالَ فِيمَا أُعُوِّيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» (الاعراف: ۱۶)

۱۱۲. «کسانی را که ستم کرده‌اند، با همردیفان‌شان و آنچه غیر از خدا می‌پرستیده‌اند، گرد آورید و به سوی راه جهنم، رهبری‌شان کنید و بازداشت‌شان نمایید که آنها مسئولند.» (الصفات: ۲۴۲۲)

۱۱۳. «آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبلاً آفریده‌ایم و حال آنکه چیزی نبوده است؟ پس، به پروردگارت سوگند که آنها را با شیاطین، محشور خواهیم ساخت. سپس، در حالیکه به زانو درآمده‌اند، آنان را گرداگرد دوزخ، حاضر خواهیم کرد؛ آنگاه، از هر دسته‌ای، کسانی از آنان را که بر [خدای] رحمان سرکش تر بوده‌اند، بیرون خواهیم کشید. پس از آن، به کسانی که برای درآمدن به [جهنم] سزاوارترند، خود داناتریم. و هیچ کس از شما نیست، مگر [اینکه] در آن [جهنم] وارد می‌گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت، حکمی قطعی است. آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند، می‌رهانیم و ستمگران را به زانو درافتاده، در [دوزخ] رها می‌کنیم.» (مریم، ۷۲۶۸)

۱۱۴. «ای مزداهوره، به درستی می‌گویم: هر کس - چه مرد، چه زن - که آنچه را تو در زندگی، بهترین [کار] شناخته‌ای بورزد، در پرتو «منش نیک» از پاداش «اشه» [و] «شهریاری مینوی» [برخوردار خواهد شد]. من چنین کسانی را به نیایش تو رهنمون خواهم شد و همه آنان را از گذرگاه داوری، خواهم گذرانند.» (یسنه: ۱۰، ۴۶) / «گَریان و گوی، با توانایی خویش و با وادار کردن مردمان به کردارهای بد، زندگانی [آنان] را به تباهی می‌کشاند؛ [اما] روان و دین‌شان، هنگام نزدیک شدن به گذرگاه داوری، در هراس خواهد افتاد و آنان، همواره، باشندگانِ کنامِ دروج [خواهند بود]» (یسنه: ۱۱، ۴۶)

۱۱۵. دینا (پهلوی: دین): در اوستا به «وجدان» یا «نیروی ایزدی بازشناسی نیک و بد» تعبیر کرده‌اند. این نیرو را آغاز و انجام نیست. اهوره‌مزدا، آن را در تن انسان نهاده است تا بتواند از نیکی و زشتی کردار خویش آگاه شود. اگر انسانی بر این نیروی درونی دست یابد، هرگز به بدی گرفتار نخواهد شد. پس از درگذشت انسان، در جهان دیگر، دین انسان درست‌کردار، به صورت دوشیزه‌ای زیبا و درخشان به استقبال او می‌آید؛ اما دین انسان زشت‌کردار، به صورت پتیاره‌ای زشت‌رو، بر او، عیان خواهد شد.

۱۱۶. پل چینوت در باور زرتشتی، گذرگاه میان دو کفه ترازوی رشن ایزد است؛ ترازویی که یک کفه آن در بن رشته کوه البرز افسانه‌ای است (که برگرد زمین کشیده شده است) و کفه دیگر آن، بر قله دیگری از همان رشته کوه قرار دارد. تجسم من از این ساختار چنین است: روانِ شخص بر کفه‌ای که روی زمین است، به سوی مقابل حرکت می‌کند و همزمان، «دین» شخص بر کفه دیگر، می‌ایستد. اگر شخص نیکوکار باشد، وزن «دین» او، آن کفه را متناسباً، پایین می‌آورد و در نتیجه، پل چینوت که بین دو کفه ترازو قرار دارد، حول محور طولی خود، می‌گردد و به پهنا می‌ایستد تا روان از روی آن، به سلامت، عبور کند. پل، بر چگادِ دائیتی قرار دارد که قله‌ای است که سوراخ دوزخ، در فرورفتگی ژرف میان آن قرار داد. در نتیجه، اگر وزن «دین» شخص، در نتیجه گناه کاری کم باشد، روان، پس از آنکه به سختی بر فراز رفت، از روی پل باریک، به درون دوزخ می‌افتد.

۱۱۷. قابل ذکر است که بر اساس پندارهای سطحی، از تشابه میان صراط و چینوت، بسیار گفته‌اند، اما، چنان‌که دیدیم، این دو را نمی‌توان مشابه دانست. چینوت، جزیی از ساختار سنجش است که با ترازوی زرتشتی، ارتباطی ارگانیک دارد؛ در حالیکه صراط در مفهوم قرآنی، راه عبور پرمخاطره‌ای است در درون جهنم که همه آدمیان باید بر آن، گام نهند. درست است که هر دو، مظهر عبور از یک مرحله به مرحله دیگر هستند، اما، این تشابه، به کارکرد یکسان مغز انسان‌ها در بهره‌گیری از نمادها راه می‌برد و به هیچ وجه، نمی‌توان آن را نمونه‌ای از یک وام‌گیری دانست. اما، از سویی دیگر، در باورهای عوامانه، اغلب مردمان، صراط را به صورت یک پل مجسم می‌کنند و به

احتمال، عبارت «پل صراط»، از تلفیق «پل چینوت» با «صراط الجحیم» پدیدار شده است. ۱۱۸. برای نمونه نک: الاعراف: ۷ / البقره: ۳۵ / الرحمن: ۴۶ / الزمر: ۷۴ / النساء: ۴ / المائده: ۵ / آل عمران: ۳ / یونس: ۹ / القمان: ۸ / الحجر: ۴۵ / الکهف: ۱۸. قابل ذکر است که قرآن برای اشاره به باغ‌های زمینی هم از «جنت» استفاده کرده است. برای نمونه: نک: البقره: ۲۶۵. ۱۱۹. «...» به جنتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است، [و] برای پرهیزگاران، آماده شده است، بشتابید. (آل عمران: ۱۳۳)

۱۲۰. «و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید، در آسمان است.» (الذاریات: ۲۲) ۱۲۱. «و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی جنت سوق داده شوند تا چون بدان رسند و درهای آن [به روی‌شان] گشوده گردد و نگهبانان آن، به ایشان گویند: سلام بر شما خوش آمدید در آن درآیید [و] جاودانه [بمانید]». (الزمر: ۷۳) / «این یادکردی است و قطعاً برای پرهیزگاران فرجامی نیک است. باغ‌های همیشگی، در حالیکه درهای [آنها] برایشان گشوده است.» (ص: ۴۹-۵۰)

۱۲۲. «همان [جنات عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند.» (الرعد: ۲۳) / «اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند در جناتی که در آن جایگزین می‌شوند پذیرایی می‌گردند.» (السجده: ۱۹) / «آنان هستند که حقا مؤمنند برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.» (الانفال: ۴) / «بین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگ‌تر و بیشتر است.» (الاسراء: ۲۱)

۱۲۳. «باغچه‌ها و تاکستان‌ها و دخترانی هم‌سال، با سینه‌های برجسته و پیاله‌های لبالب [...]» (الانباء: ۳۲-۳۴) / «بسترهایی که آستر آنها، از ابریشم درشت‌بافت است [که] در آن [باغ‌ها، دلبرانی] فروهشته نگاهند که دست هیچ انس و جنی، پیش از ایشان، به آنها نرسیده است.» (الرحمن: ۵۴ و ۵۸) / «بر تخت‌هایی جواهرنشان، که روبروی هم، بر آنها تکیه داده‌اند. بر گردشان، پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند. با جام‌ها و آبریزها و پیاله‌ها [ی] از باده ناب روان؛ [که] نه از آن درد سرگیرند و نه بی‌خرد گردند و میوه از هر چه اختیار کنند و از گوشت پرنده، هر چه بخواهند و حوران چشم‌درشت، مثل لؤلؤ نهران میان صدف. [اینها] پاداشی است برای آنچه می‌کردند. در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه [سخنی] گناه‌آلود. سخنی جز سلام و درود نیست.» (الواقعه: ۱۵-۲۶) / «جامی که آمیزه زنجبیل دارد، به آنان می‌نوشانند. از چشم‌های در آنجا که سلسبیل نامیده می‌شود. و بر گرد آنان، پسرانی جاودانی می‌گردند؛ چون آنها را ببینی، گویی که مرواریدهایی

پراکنده‌اند. و چون بدانجا نگری، [سرزمینی از] نعمت و کشوری پهناور می‌بینی. [بهشتیان را] جامه‌های ابریشمی سبز و دیبای ستبر، در بر است و پیرایهٔ آنان، دستبندهای سیمین است و پروردگارشان، باده‌ای پاک، به آنان می‌نوشاند.» (الانسان: ۲۱-۱۲)

۱۲۴. «بهشت و دوزخ، اکنون نیز وجود دارد.» / «بهشت در ستاره پایه و بالاتر از آن؛ و دوزخ، در زیر زمین است.» (دین‌کرد پنجم، ۴۴)

۱۲۵. «...» [در بهشت آنکه [در جایگاه] فروتر [است] به آنکه [در جایگاه] برتر [است] حرمت گذارد، گوید که نیز نیکو [باشی] تو [ای] مرد، که اندکی نزدیک‌تری به آن یک وجود منزله، [شایست ناشایست، ۸۴-۸۵]

۱۲۶. «پس نخستین گام را به ستاره پایه فراز نهادم، به اندیشهٔ نیک [...] و دیدم آن روانِ پرهیزگاران را که چون ستاره‌های درخشنده، از آن روشنی همی تابید [...] اینان روان‌هایی [هستند که در گیتی، یشت نکردند و گاهان نسرودند و [...] شاهی و دهبندی و سالاری نکردند، اما به دیگر کرفه‌ها] پرهیزگار بوده‌اند. [...] دیگر گام را به گفتار نیک [به] ماه پایه فراز نهادم [...] آن انجمن بزرگ پرهیزگاران دیدم [...] کسانی [...] که به گیتی یشت نکردند و گاهان نسرودند و به دیگر کرفه‌ها بدین جای آمده‌اند. روشنی ایشان به روشنی ماه، همانند است. [...] سه دیگر، گام را به خورشید [پایه] فراز نهادم، آنجا که کردار نیک مقیم است. [...] دیدم آن [روان] پرهیزگاران را به گاه و بسترِ زرین و مردمی بودند که روشنی‌شان به روشنی خورشید همانند بود. [...] اینان روان [هایی] هستند که به گیتی، پادشاهی نیک و دهبندی و سالاری کردند. چهارم گام را فراز نهادم به آن گرزمان روشن آن [که] همه آسایش است. [...] [بهار،] [از: ارداویراف‌نامه]، ۳۰۵-۳۰۷)

۱۲۷. «روشنی بی‌پایان» و «برترین روشنی» در هر دو روایت زرتشتی و اسلامی، خاص خدای بزرگ است: «او که برترین روشنی‌هاست، خداترین خدایان است، مینوترین مینوان است.» (شاکد، [از داتستان دینیک]، ۸۶) / «خدا، نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او، چون چراغانی است که در آن، چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است؛ آن شیشه، گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش، هر چند بدان آتشی نرسیده باشد، روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد، با نور خویش هدایت می‌کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.» (النور: ۳۵)

۱۲۸. «پس، نخستین گام به اندیشهٔ نیک و دوم به گفتار نیک و سوم به کردار نیک بالا رود و چهارم گام به روشنی بی‌پایان پر از خوشی رسد.» (مینوی خرد، ۲۶) / «...» [از خورشیدپایه تا به آسمان، آن روشنی بیکرانه، گرزمان است که [اندر] آن، روشنی بیکرانه است.» (بهار، [از: روایت پهلوی]، ۲۹۴)

جالب توجه است که «امید آسوهیشتان» آشکارا میان گرودمان و بهشت، قایل به تفاوت است:

«... اگر پرهیزگار باشد [...] یا به گرودمان می‌رود که بالاترین بخش آسمان‌هاست می‌رود و یا به بهشت می‌رود و یا به همیستان که جایگاهی است میان دوزخ و بهشت.» (روایت امید اشوهیستان، ۲۲۹)

۱۲۹. در گاهان، گرودمان (= گرزمان) به عنوان «فراترین سرای، [...] که [سرای] اهوره توانا تر از همگان [است]» (یسنه ۳:۲۸-۴) وصف شده که در آن «بهترین پادشاه» (یسنه ۹:۴۸) و «بهترین زندگی» (یسنه ۲:۴۴) و «زندگی خوب و جاودان» (یسنه ۵:۳۲ و نیز یسنه ۱۹:۴۶) به راست‌گفتاران، وعده داده شده است. در متون پهلوی، کیفیت جایگاه پادشاه، چنین وصف شده است: «[...] بدان جامه‌های زرنشاند و سیم‌نشاند از همه جامه‌ها، درخشان‌تر [...] بدان ارابه و گردونه زرین در در روشنی [...] زین‌افزار خوب‌ساخته زرینی گوهرافزوده سخت درخشان سراسر آراسته [...] آن گاه بسیار زرین، بستر خوب و بالش را با قالی شایسته [...]». (بهار، [از: ارداویراف‌نامه]، ۳۰۶-۳۰۷)

۱۳۰. «اندر آن، همه آسانی و رامش و شادی و برکت و نیکی است که از بزرگ‌ترین و برترین نیکی و رامش‌گیتی هم بیش و بهتر است. آنجا هیچ نیاز و درد و غم یا دشواری نیست. خوشی و نیکی برخاسته از آن گاه سود همیشگی است و از آن گنج پُر ناکاستنی نفرسودنی بی‌کرانه است.» (شاکد، [از: داستان دینیک]، ۱۰۷)

۱۳۱. برای نمونه: «قطعاً در این [یادآوری‌ها] برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، عبرتی است؛ آن [روز] روزی است که مردم را برای آن، گرد می‌آورند و آن [روز]، روزی است که [جملگی در آن] حاضر می‌شوند.» (هود: ۱۰۳)

۱۳۲. «و از آتشی که برای کافران، آماده شده است، بترسید.» (آل‌عمران: ۱۳۱)

۱۳۳. «آری منافقان در فروترین درجات دوزخند و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.» (النساء، ۱۴۵)

۱۳۴. «[دوزخی] که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان [وارد می‌شوند]» (الحجر، ۴۴) نیز: «پس از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقا که چه بد است جایگاه متکبران.» (النحل، ۲۹)

۱۳۵. «به زودی آتشیانان را فرا خوانیم.» (العلق: ۱۸) / «منحرفان، هیزم جهنم خواهند بود.» (الجن:

۱۵) / «پس، شما را به آتشی که زبانه می‌کشد، هشدار دادم.» (اللیل: ۱۴) / «آتش چهره آنها را می‌سوزاند و آنان در آنجا، ترش‌رویند.» (المؤمنون: ۱۰۴) / «کسانی که کفر ورزیدند جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است» (الحج: ۱۹) / «[...] از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند و برای کافران، آماده شده، بپرهیزید.» (البقره: ۲۴) / «اما هر که سنجیده‌هایش سبک بر آید، پس، جایش هاویه باشد. و تو چه دانی که آن چیست. آتشی است، سوزنده.» (القارعه: ۱-۸) / «به زودی، کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه

پوست‌شان، بریان گردد؛ پوست‌های دیگری بر جایش نهیم، تا عذاب را بچشند. آری خداوند توانای حکیم است.» (النساء: ۵۶) همچنین، نک: البقره: ۲۴ و ۱۲۶ / آل عمران: ۱۸۱ / البلد: ۱۹-۲۰ / الانسان: ۴ / الملك: ۷۶ / الحاقه: ۳۲ / المعارج: ۱۵-۱۶ / البروج: ۵ / النساء: ۱۰ / الاعراف: ۳۸ / التوبه: ۳۵ / الاسراء: ۹۷ / الحج: ۴.

۱۳۶. برای نمونه: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (التغابن: ۱۰)

۱۳۷. «کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و [نیز] مشرکان، در آتش دوزخند [و] در آن، همواره می‌مانند. اینانند که بدترین آفریدگانند». (البینه: ۶) / «[...] و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر، بمیرند، آنان، کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتشند و در آن، ماندگار خواهند بود» (البقره: ۲۱۷) / «کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند، مگر راه جهنم که همیشه در آن جاودانند و این [کار] برای خدا آسان است.» (النساء: ۱۶۸-۱۶۹) همچنین، نک: الحشر: ۱۷ / المجادله: ۱۷ / التوبه: ۶۸.

۱۳۸. «اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده‌اید، دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما، می‌زداییم؛ و شما را در جایگاهی ارجمند، درمی‌آوریم» (النساء: ۳۱) / «مسلماً، خدا، این را که به او شرک ورزیده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد، می‌بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین، گناهی بزرگ، بر یافته است» (همان: ۴۸).

۱۳۹. «بهشت در ستاره پایه و بالاتر از آن؛ و دوزخ، در زیر زمین است» (آموزگار، دین‌کرد پنجم، ۴۴) / «دوزخ در میانهٔ زمین، آنجاست که اهریمن، زمین را سفت و بدان در تاخت.» (بندش، ۵۳)

۱۴۰. در سنت زرتشتی، این اندیشه که تاریکی، مساوی با نیستی روشنایی است، مردود شمرده می‌شود: «روشنی و تاریکی، هر دو، هستی یافت‌شدنی و چارچوب‌پذیراند و هم از یک‌دیگر، جدا بُنی دارند» (دین‌کرد سوم، ج ۲، ۱۰۹).

۱۴۱. «و جاهایی از آن، از سردی، همچون سردترین یخ و برف است و جاهایی از آن، از گرمی، همچون گرم‌ترین و سوزان‌ترین آتش است. در جاهایی از آن، حیوانات مودی، چنان آنان را پاره‌پاره کنند که سگ، استخوان را و جاهایی از آن، از بدبویی چنان است که بلرزند و بیفتند. همواره، آنان را تاریکی چنان است که به دست، بتوان گرفت.» یعنی تاریکی آن به حدی است که گویی، با دست می‌توان آن را لمس کرد. «بندش» هم این تعبیر از تاریکی دوزخ را بازگفته شده است: «دوزخ را گوید که تاریکی آن را [به دست، شاید گرفتن و گند آن را به کار، شاید بُریدن.» (بندش، ۱۲۲)

قابل ذکر است که در قرآن، عملِ شخص کافر، به تاریکی تشبیه شده است: «و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است [...] یا [کارهایشان] مانند تاریکی‌هایی

است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می‌پوشاند [و] روی آن موجی [دیگر] است [و] بالای آن آبری است؛ تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است؛ هرگاه [غرقه] دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می‌بیند [...]». (النور: ۳۹-۴۰)

۱۴۲. هیچ آسانی و خوشی و شادی در آنجا نیست. همه‌گند است و ریمنی و بدی و سختی. هیچ‌گند و ریمنی و درد و بدی گیتی، مانند آن نیست، چون بدی آمیخته‌گیتی، هیچ شباهتی به آن چیزی (عبدی مینوی) ندارد که با آن، هیچ نیکی نیست و صدور آن از سرچشمه‌اهریمنی است. (شاکد، [از: داستان دینیک]، ۸۱)

۱۴۳. برخی از پژوهندگان، پدیداری باور عدم جاودانگی عذاب دوزخی در روایت زرتشتی را به دوره متأخر مربوط می‌دانند و معتقدند که در باور زرتشت، به گناه‌کاران عذاب ابدی، وعده داده شده است. من، این پندار را درست نمی‌دانم و گمان نمی‌کنم که به صرف اشاره زرتشت به «تیرگی ماندگار دیرپای» (یسنه ۳۱: ۲۰) و نظایر آن، بتوان جاودانگی عذاب دوزخی را نتیجه گرفت.

۱۴۴. «آن کس که غلطیده در گنه‌ورزی است ولی [در فرجام] رستگار می‌شود، مردم اهریمن زده‌اند [...] رستگار شوندگی آنان در جهان بازپسین، روی خواهد داد؛ زیرا گناه [ورزی] شان زیر فشار تازش آلوده‌کننده اهریمن، و نیز در هنگامه آلوده‌کاری دشمن ستم‌کامه، که خود بن‌انگیز گناه است، انجام گرفته است [...] آن دسته که غلطیده در گنه‌ورزی‌اند و [هیچ‌گاه] روی رستگاری نخواهند دید، دیوان‌اند؛ غَلَطِشِ آنان [در گناه]، ریشه در جوهره سرشت آنان دارد؛ رستگار نشدن آنان در این است که جوهره سرشت تاریکانه آنان، پذیرای فرگشت به گوهر روشنایی نیست [...]». (دین‌کرد سوم، ۱، ۲۰۶)

۱۴۵. «اگر [پرسیده] شود که آیا در دوزخ، از آن هر مزد، کسی گمارده شده است که روان دروندان را پادافره نماید یا نه؟ گفته شود که از آن هر مزد، اندرون دوزخ، کسی گمارده نشده است، مگر بینش ایزدان [ی چون] تیشتر و ستوش، و نند و هفتورنگ. این را نیز بگویم که بینش آنان، چنان تیز است که مهیب‌ترین [جای] دوزخ را آنگونه بینند چنان مردانی که با چشم بسیار بینا، در آینه نگرند [و] تن خویش بینند، ایشان، بسیار بهتر بینند. و اگر پناه ایشان نمی‌بود، اهریمن و دیوزادگان، همگی، روان دروندان را در دوزخ می‌میراندند [...] دوزخیان] هر روز، سه بانگ از بهشت و سخن امشاسپندان، بشنوند که مترسید، زیرا مرده شما را باز ویرایم. نیکان، چند بار به گیتی، سخن روان را دوستانه به شما گفتند و راه راست را به شما نمودند و نپذیرفتید. هوم، هر روز، سه بار به گوش گوید که رامش کنید و مترسید؛ چه، هوش (همرگ) را از روان تان بازدارم و روان تان، هوشمند (همیرا) نشود، همان‌گونه که تن [شما] هوشمند (همیرا) است.» (متون پهلوی، [اندرز دستوران به دینان]، ۱۶۰-۱۶۱)

۱۴۶. «[در دین] گفته شده است: با یک نیت ثواب خواهانه، اغلب، سرایش گاهان برای آن شخص بددین [که در زندگی، کارهایش] با راست‌اندیشی و راست‌گفتاری و راست‌کرداری آمیختگی‌هایی داشته است و همچنان بددین نیز بوده است، روی هم رفته ثواب دارد و می‌تواند فریادرس [بددین] در جهان مینوی باشد.» (دین‌کرد سوم، ۱، ۱۲۵)

۱۴۷. «پس [از زنده کردن مردگان] پرهیزگار را از دُرُوند جدا کنند. پرهیزگار را به گرودمان برند. دروند را به دوزخ، بازافکنند. سه شبانه‌روز، تنومند [و جان‌اومند] دوزخی [بُوند] در دوزخ، پادافره کنند. پرهیزگار در گرودمان، تنومند [و جان‌اومند] آن سه شبانه‌روز را شادی بیند.» (بندهش، ۱۴۶)

۱۴۸. بندهش، ۱۴۷. این دوگونگی دوزخ، در «ارداویراف‌نامه» هم قابل مشاهده است. چه، در این کتاب هم، از عذاب‌های دوزخی، در دو بخش ذکر شده‌اند: یکی، دوزخی که زیر پیل چینوت و درون زمین واقع است (بهار، ۳۱۷) و دو دیگر، دوزخی که «ارداویراف»، پس از دیدار از بهشت، مشاهده می‌کند. (بهار، ۳۰۹)

۱۴۹. «[... مینوی زمین که خود سپندارمذ درست‌اندیش، مادر همه زایش‌مندان روی زمین است - که سرشت مادری او از آغاز که دروغ (=هریمن) به آفرینش تاخت تا واپسین روزهاست - به نیک مهری، همه آفریدگان را چه همه فرزند اویند - ببخشاید. بر پرهیزگاران، دشواری که بر تن‌شان است و بر گناهکاران، پادافره‌ی که بر روان‌شان است. و او (سپندارمذ) هرگز خواهشی از اورمزد نخواست [..اما] در آنگاه، پیش اورمزد بایستد، گوید که: پادافره ایشان بسیار کامل است.» (زادسپرم، ۶۸)

۱۵۰. یکی از اصلی‌ترین نکاتی که موبدان زرتشتی، در جدال با علمای ادیان سامی، مطرح می‌کردند، رد و نفی جاودانگی جهنم و عذاب ابدی بوده است. آنان، می‌پرسیدند: «ایزد، نه رستگارکننده، که تباه‌کننده آفریده‌های خودش است؟» برای آگاهی بیشتر، از جمله، رک: دین‌کرد سوم، دفتر ۱، ۱۳۱ و دین‌کرد سوم، دفتر ۲، ۲۴۱.

۱۵۱. «پیش از آن برای رهنمود مردم، فرو فرستاد و فرقان [=جداکننده حق از باطل] را نازل کرد. کسانی که به آیات خدا، کفر ورزیدند؛ بی‌تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند، شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است.» (آل عمران: ۴)

۱۵۲. در اینجا، می‌شاید که نکته‌ای را بیفزاییم: شکی نیست که دوزخ، کنام اهریمن و دیوان است و آفریده‌اهوره‌مزدا نمی‌تواند بود؛ پس، به ناگزیر، می‌توان پرسید که چگونه کنام اهریمن و دیوان، می‌تواند به جایگاهی برای نابودی بدی‌ها و پلیدی‌ها، تبدیل شود؟ پاسخ، در ذات ناآگاه و بی‌خرد اهریمن و دیوان است که اغلب بر ضد منافع خود عمل می‌کنند و حتی باعث نابودی و تباهی خود می‌شوند. (شاکد، ۱۱۷)

۱۵۳. «بگو شفاعت، یکسره از آن خداست؛ مُلکِ آسمان‌ها و زمین، خاص اوست؛ سپس به سوی او، بازگردانیده می‌شوید.» (الزمر: ۴۴) / «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران، خود، ستمکاراند.» (بقره: ۲۵۴) / «و بسا فرشتگانی که در آسمان‌هایند [و] شفاعت‌شان، به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا، به هر که خواهد و خشنود باشد، اذن دهد.» (النجم: ۲۶) / «و همان‌گونه که شما را نخستین بار، آفریدیم، [اکنون نیز] تنها، به سوی ما آمده‌اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم، پشتِ سر خود نهاده‌اید و شفیعیانی را که در [کار] خودتان، شریکان [خدا] می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم. به یقین پیوند میان شما، بریده شده و آنچه را که می‌پنداشتید، از دست شما رفته است.» (الانعام: ۹۴) / «و در آن روز، شفاعت، [به کسی] سود نبخشد؛ مگر کسی را که [خدای] رحمان، اجازه دهد و سخنش، او را پسند آید» (طه: ۱۰۹) / «آنچه فراروی آنان و آنچه پشت‌سرشان است، می‌داند و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند؛ و خود، از بیم او هراسانند.» (الانبیاء: ۲۸).

۱۵۴. قابل ذکر است که دوران جاهلیت، معتقد بودند که خدایانی چون «لات» و «هبل» و «عزی» و مانند آنها، نزد «الله» شفاعت می‌کنند؛ «و به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان، زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد؛ و می‌گویند: اینها نزد خدا، شفاعت‌گران ما هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، آگاه می‌گردانید؟! او پاک و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‌سازند.» (یونس: ۱۸) و هم در پاسخ به اینان، آمده است: «و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا، آنان را فریفته است، رهاکن و [مردم را] به وسیلهٔ این [قرآن] اندرز ده؛ مبادا کسی به [کیفر] آنچه کسب کرده، به هلاکت افتد؛ در حالیکه برای او، در برابر خدا، یاری و شفاعت‌گری نباشد و اگر [برای رهایی خود] هرگونه فدیهای دهد، از او، پذیرفته نگردد. اینانند که به [سزای] آنچه کسب کرده‌اند، به هلاکت افتاده‌اند و به [کیفر] آنکه کفر می‌ورزیدند، شرابی از آب جوشان و غذایی پر درد خواهند داشت.» (الانعام: ۷۰)

۱۵۵. «بیش بازسازی مرده را سوشیانس با یاران (آغاز) کند. و گاو هَدیوش را بدان یزش گشند. از پیه آن گاو و هومِ سپید، انوش آریند و به همهٔ مردم دهند و همهٔ مردم، جاودانه، بی‌مرگ شوند [...] پس، سوشیانس، از فرمانِ دادار، کنش همهٔ مردن را به‌سزا، مزدی پاداش دهد.» (بندش، ۱۴۷)

۱۵۶. «و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، محشور می‌گردانیم؛ پس، آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم بییوندند.» (النمل: ۸۳) / «و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی، با زبونی رو به سوی او آورند.» (النمل: ۸۷)

۱۵۷. «...» پیش‌تو گشتاسپان از سوی کنگ‌دژ آید، با یک‌صد و پنجاه مرد پرهیزگار و آن بت‌کده را که رازگاه ایشان بود، بکند و آتش بهرام را به جای آن بنشاند [...]» (بندهش، ۱۴۲).

۱۵۸. «به پایان هزاره اوشیدرماه، ضحاک از بند رها شود. بیوراسپ، بس آفریدگان را به دیوکامگی، تباه کند. در آن هنگام، سوشیانس (=معوود)، پسر زردشت، به پیدایی رسد [...] نخست از جهانیان، مُرده‌گرساسپ، پسرِ سام را برانگیزد تا بیوراسپ را به گرز زُند و کُشد و از آفریدگان، باز دارد.» (بندهش، ۱۴۲)

۱۵۹. «و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم و روز قیامت، برای او کتابی که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم. کتابت را بخوانا کافی است که امروز، خودت، حسابرس خود باشی» (الاسراء: ۱۳-۱۴). نیز: «...» آنان، کتاب خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی، به آنها، ستم نمی‌شود. «(الاسراء، ۷۱) و «و کتاب [عمل شما، در میان] نهاده می‌شود؛ آنگاه، بزه کاران را از آنچه در آن است، بیمناک می‌بینی و می‌گویند ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جز اینکه همه را به حساب آورده است؛ و آنچه را انجام داده‌اند، حاضر یابند و پروردگار تو، به هیچ کس، ستم روا نمی‌دارد.» (الکحف: ۴۹)

۱۶۰. «و قطعاً بر شما، نگهبانانی [گماشته شده] اند. [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند. آنچه را می‌کنید، می‌دانند.» (الانفطار: ۱۰-۱۳) نیز: «مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامون‌شان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا، سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او، بدانند؛ چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا، به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» (التوبه: ۱۲۰) قابل ذکر است که در گاهان هم اشاره‌ای به «دفتر زندگانی» شده است (پسنه ۱۴:۳۱).

۱۶۱. «اما کسی که کتابش به دست راستش داده شود، به زودی اش حسابی بس آسان کنند و شادمان به سوی کسانش باز گردد و اما کسی که کتابش از پشت سرش به او داده شود. زودا که هلاک [خویش] خواهد و در آتش افروخته، درآید.» (الانشقاق: ۱۲:۷)

۱۶۲. قس: «و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند؛ و [او] آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.» (الانعام: ۵۹) نیز: «آیا ندانسته‌ای که خداوند آنچه را در آسمان و زمین است، می‌داند؛ اینها [همه] در کتابی [مندرج] است؟» (الحج: ۷۰)

۱۶۳. «سپس، شب سوم، در بامداد، اگر آن روان [از] پرهیزگاران [باشد ...] بادی تیز به پذیره آید، بهتر و نیکوتر و خوشبوتر و پیروزگرت‌تر از همه بادهای به گیتی که روان را شادی بخشد. اگر دُرُوند است، بادی [به] پذیره آید گندتر، پوسیده‌تر و ناپیروزتر از همه بادهای به گیتی، که روان را [از وی] نآرامی و اندوه رسد. سپس، بَرندش آن روان را به آمار [...]» (بندش، ۱۳۰)

۱۶۴. برخی از پژوهندگان، مفهوم برزخ را معادل «هَمَیستگان» (جای آمیختگی) در باورهای زرتشتی دانسته‌اند. اما این اندیشه، درست نیست. قابل ذکر است که تعبیر هوای سرد یا گرم، به عنوان پادافره، که در برخی منابع زرتشتی از آن یاد شده (نیز در: مینوی خرد، ۳۰)، تا حدودی می‌تواند یادآور معنای «زمهریر» در باورهای عامیانه مردم باشد که می‌اندیشند «سادات گناه‌کار» تا هنگام رستاخیز، در جایگاهی بسیار سرد به نام زمهریر، به سر خواهند برد.

۱۶۵. «اگر او [=روان] را گناه و کرفه، هر دو برابر باشد، آنگاه، او را به همستگان دهند. درباره همستگان گوید که جایی است چون گیتی؛ هر کس را بدان پایه که ایشان را کرفه است، جای دهند، نشانند.» (بندش، ۱۳۱) / «[به] جایی فراز آدم و دیدم روان مردمی چند را که به هم ایستاده [بودند]. پرسیدم [...] «ایشان کیستند و چرا ایدر ایستند؟ [پاسخ:] اینجای را همستگان خوانند و این روان‌ها [که] تا تن پسین [=رستاخیز] اینجای ایستند، روان مردمانی‌اند که کرفه [=ثواب] و گناه‌شان برابر بود [...] پادافره [=مجازات] ایشان از راه گردش هوا است: سردی یا گرمی؛ و ایشان را پتیاره دیگری نیست» (بهار، [از: ارداویراف‌نامه]، ۳۰۵)

۱۶۶. «و میان آن دو [گروه] حایلی است و بر اعراف، مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده، و [الی] [بدان] امید دارند، آواز می‌دهند که سلام بر شما. و چون چشمان‌شان به سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند پروردگارا! ما را در زمرة گروه ستمکاران قرار مده. و اهل اعراف، مردانی را که آنان را از سیمایشان می‌شناسند، ندا می‌دهند [و] می‌گویند: جمعیت شما و آن [همه] گردنکشی که می‌کردید، به حال شما سودی نداشت.» (الاعراف: ۴۶-۴۸)

۱۶۷. «در صور دمیده می‌شود؛ پس، هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، بیهوش درمی‌افتد، مگر کسی که خدا بخواهد. سپس، بار دیگر، در آن دمیده می‌شود و به ناگاه، آنان بر پای ایستاده، می‌نگرند.» (زمر، ۶۸)

۱۶۸. «هنگامی که نزدیک فرشگردکرداری باشد، نیوشیداران (=پذیرندگان) فرمان اردیبهشت از گوسپند [و] گوشتخواری بگردند (صرفنظر کنند) و یک چهارم نیروی آن کاسته شود و گندگی که همانا در تن است، نابود شود. تاری و تیرگی به تدریج کاسته شود، مینوی پاک بیشتر به چهر پوشیده شود، دانش‌ها روشن‌تر یافته شود. از در تن فرزندان که از ایشان (=مردم زمان فرشگرد)

زاده شوند، ناتوان تر و تن [آنان] کم گندتر و به سرشت ایزدان، هم پیوندتر است [...]» (زادسپرم، ۶۰) / «در آن هنگام، نشان رستاخیز [آشکار] باشد و سپهر بجنبد، سیر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کند. و در فضا یکی شوند مانند سپهر گردان و چهره دریا [و] همه ساکنان زمین تغییر کند [...]» (زادسپرم، ۶۱)

۱۶۹. شیوه روایی قرآن، در بیان حکایت آفرینش، خاص و جالب توجه است. در این شیوه، زمان، صورت خطی یا ممتد ندارد و در آن، رخدادها، به ترتیب وقوع، بازگفته نمی شود. برای مثال، در آن، «الله» از ابتدا و پیش از هر بروز سانحه‌ای، سخن از قرار گرفتن انسان بر روی زمین سخن می گوید؛ یا ابلیس، حتی پیش از ارتکاب گناه ازلی توسط آدم و حوا و هبوط آنان، «یوم یبعثون» را یادآور می شود؛ یا ملائک، از فساد و خونریزی آینده نسل آدم بر روی زمین، ابراز نگرانی می کنند، یا گفته می شود زمین برای انسان آفریده یا گسترانیده شده است و ... الخ. بدون تردید، این شیوه روایی، مبتنی بر تکنیک «آینده روی» (falsh forward) است (و حتی، تا حدودی، یادآور رئالیسم جادویی در ادبیات معاصر است). در نتیجه، در آن، همه رخدادها، فعلی و آتی، با هم، و به مرکزیت سانحه ازلی، بازگو می شوند. عدم درک این نکته، موجب شده است که برخی، روایت قرآنی را درست درک نکنند.

۱۷۰. «آنچه ما نمادش می نامیم یک اصطلاح است، یک نام یا نمایه‌ای که افزون بر معانی قراردادی و آشکار روزمره خود، دارای معانی متناقضی نیز باشد.» (یونگ، ۱۵-۱۶)

منابع

- آذرباد مهراسپندان، ترجمه: رهام اشه و شهین سراج، مؤسسه انتشاراتی فرهنگی فروهر، ۱۳۷۹
- الیاده، میرچا، جهان اسطوره‌شناسی، جلد سوم، ترجمه: جلال ستاری، نشر مرکز، ۱۳۷۹
- _____، دین پژوهی، دفتر اول، ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات پژوهشگاه، ۱۳۷۲
- _____، ترجمه: مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۸۰
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، نشر آگه، ۱۳۸۱
- دین‌کرد سوم، دفتر اول، ترجمه: فریدون فضیلت، انتشارات فرهنگ دهخدا، ۱۳۸۱
- _____، دفتر دوم، ترجمه: فریدون فضیلت، انتشارات مهرآیین، ۱۳۸۴
- روایت آذرفرینغ فرخزادان، ترجمه: حسن رضایی باغبیدی، انتشارات دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴
- روایت امید اشوهیستان، ترجمه: نزهت صفای اصفهانی، نشر مرکز، ۱۳۷۶
- روایت داراب هرمزد، موبد مانک رستم اون والا، چاپ سنگی
- زیر، آرسی، تعالیم مغان، ترجمه: فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، ۱۳۷۷
- _____، طلوع و غروب زردشتی‌گری، ترجمه: تیمور قادری، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵
- سبحانی، جعفر، مشهور اصول عقاید امامیه، انتشارات مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام‌صادق، ۱۳۸۵
- شاکد، شائول، از ایران زرتشتی تا اسلام، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۱
- شایست ناشایست، ترجمه: کتایون مزدآپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹
- شوالیه، ژان و گبریان، آلن، فرهنگ نمادها، ترجمه: سودابه فضایی، انتشارات جیحون، ۱۳۸۵
- صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، معانی الاخبار، مؤسسه النشر الاسلامیه، ۱۳۶۱
- قاسمی، علی‌محمد، برزخ، پژوهشی قرآنی و روایی، انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۵
- گزیده‌های زادسپرم، ترجمه: محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶
- گیمین، دوشن، دین ایران باستان، ترجمه: رؤیا منجم، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵
- _____، زرتشت و جهان غرب، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، انتشارات مروارید، ۱۳۸۱
- متون پهلوی، ترجمه: سعید عریان، کتابخانه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱
- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸
- میوی خرد، ترجمه: احمد تفضلی، نشر توس، ۱۳۷۹
- نظری منفرد، علی، معاد، روز رستاخیز، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۳
- یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه: ابوطالب صارمی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علوم انسانی